



نامهٔ سرووشیار

یادنامهٔ استاد جمشید مظاہری

• سرووشیار •

جلد اول ا

به خواستاری و اهتمام
علی اکبر احمدی دارانی
کلپر نصری



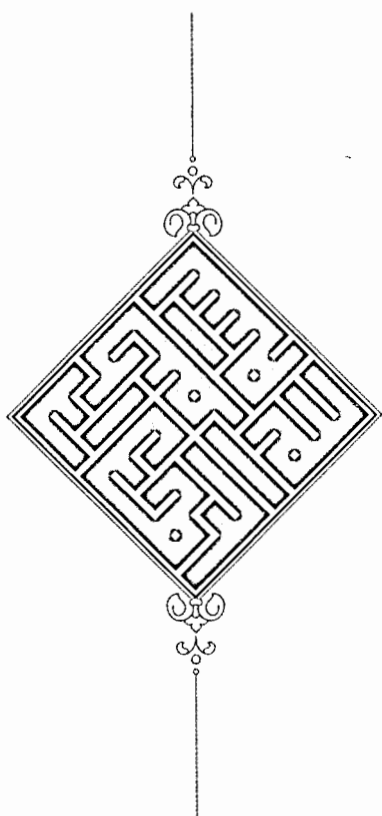
جمشید مظاهری (سروشیار)

۱۳۲۱-۱۳۹۶ش



خوشا به دام تو بودن خوشا شکار شدن
خوشا به منظر چشم تو آشکار شدن
پگاه روشن دیدارت آنکه را نرسد
مقدّر است گرفتار شام تار شدن
سروش یار تو بوده است یا تو یار سروش؟
که جز تو کس نتواند سروشیار شدن
یوسف خوش نظر





سرشناسه: احمدی دارانی، علی اکبر، ۱۳۵۳-، گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور: نامهٔ سروشیار: یادنامهٔ استاد جمشید مظاهری (سروشیار) به خواستاری و اهتمام علی اکبر احمدی دارانی، گلپز
نصری.

مشخصات نشر: قم: انتشارات ادبیات، ۱۴۰۱.

مشخصات ظاهری: ۲ ج.

شابک: دوره: ۵-۸-۹۷۳۹۷-۶۲۲-۹۷۸؛ ج: ۱-۸-۷-۹۷۳۹۷-۶۲۲-۹۷۸؛ ج: ۲-۹-۹۷۳۹۷-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: کتابنامه.

عنوان دیگر: یادنامهٔ استاد جمشید مظاهری (سروشیار).

موضوع: مظاهری، جمشید، ۱۳۲۱-۱۳۹۶. -- یادنامه‌ها

شناسه افزودن: نصری، گلپز، ۱۳۵۹-، گردآورنده

رده بندی کنگره: CT۱۸۸۹

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۵۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی: ۸۷۳۲۶۵۲

نامہ سروشیار

شیراز
ادبیات

یادنامہ استاد جمشید مظاہری
• سروشیار •

اجلد اول

به خواستاری و اهتمام
علی اکبر احمدی دارانی
گلپرنصری



نشر ادبیات

نامهٔ سروشیار
یادنامهٔ استاد جمشید مظاهری
- سروشیار -

جلد اول

به خواستاری و اهتمام
علی اکبر احمدی دارانی
دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان
گلپر نصری
استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد

ناشر: نشر ادبیات
امور هنری: استودیو "هاما"
نوبت و تاریخ چاپ: اول، زمستان ۱۴۰۱
شمارگان: ۵۰۰ نسخه؛ قیمت دوره: ۸۵۰۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۷۳۹۷-۷-۸

حق چاپ و انتشار مخصوص و محفوظ نشر ادبیات است.
نشر الکترونیکی اثر بدون کسب اجازهٔ کتبی از نشر ادبیات ممنوع است.

قم، خیابان دورشهر، خیابان سمیه، پلاک ۱۵
انتشارات ادبیات
کدپستی: ۳۷۱۵۸ / ۱۵۹۳۱
تلفن و نمابر: ۰۲۵ + ۳۷۷۳۲۰۱۱-۱۲
همراه: ۰۹۱۲۲۵۱۹۹۰۱
erad1364@gmail.com

مرکز پخش: تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، شمارهٔ ۳۳، پخش دوستان

مرکز فروش

تهران: خیابان انقلاب، ابتدای خیابان دانشگاه، کتاب فروشی توس

فهرست

پیشگفتار / ۱۹

نادره کار سپاهان

زندگی و سالشمار آثار استاد جمشید مظاهری (سروشیار) / ۲۳

تهیه و تنظیم: زهرا آقابابایی و حسین مسجدی

جستارهای ادبی

- احمدی، سمیه

یک جرعه آب، یک جرعه دارو (بررسی معانی «شربت» در زبان فارسی) / ۶۷

- تاکی، مسعود

خوان، سرخوان، سرخوانی / ۸۱

- ترکی، محمدرضا

باربند یا پاربند؟ (واکاوی کلمه «باربند» در آثار خاقانی شروانی) / ۸۹

- جهانبخش، جويا

یغمای بامدادی (بررسی اشارتی در شعر سعدی شیرازی) / ۹۷

- راستی پور، مسعود

برخی نکات و تصحیحات در شعر دقیقی / ۱۰۷

- شانظری، علیرضا

لعل آفتاب در مخزن الأسرار نظامی / ۱۲۱

۱۰ / نامهٔ سروشیار

- کریمی، پرستو

دو نکتهٔ لغوی (رنگین - سبز ته گلگون) / ۱۲۵

- معرفت، شهره

دو اصطلاح در حوزهٔ البسه از دیوان شرف‌الدین شفروء اصفهانی / ۱۴۳

- هراتیان، اکرم

میفزای بر مصطفی (ص) / ۱۵۴

تاریخ

- افشاری، مه‌ران

اهل حق چگونه به حق پیوسته‌اند؟ / ۱۶۳

- تاج‌بخش، حسن

پزشکی اساطیری هند و تأثیر آن بر پزشکی ایران / ۱۷۵

- رضوی برقمی، سید حسین

چهارمین مقالهٔ چهارمقاله / ۱۹۱

- رودریگز وارگاس، خواکین

درآمدی بر چهرهٔ خلفای اموی و عباسی در جوامع‌الحکایات عوفی (تامامون) / ۲۰۸

- سزّی، آرش

مواجههٔ فیلسوف با دین در سدهٔ چهارم هجری / ۲۳۰

- شیخ‌الحکمایی، عمادالدین و علیرضا جلالی

موقوفات سیدحیدر صفوی بر بقعهٔ شیخ صفی‌الدین اردبیلی (وقف‌نامهٔ قریهٔ کرم گاؤزس سراب،

به تاریخ ۹۷۶ق) / ۲۴۹

- صادقی، اسماعیل

پژوهشی دربارهٔ زندگی، احوال و شیوهٔ سلوک بشر حافی / ۲۸۱

- فلور، ویلم (ترجمه ابوالقاسم سزّی)

اصناف و فتوّت در ایران / ۳۱۴

- کیان‌فر، جمشید

وزارت احتسابیه / ۳۲۷

تاریخ ادبیات

- مسزّت، حسین

شمس کسمایی، بانویی نوگرا / ۳۵۷

- همدانی، آریتا

ادبیات فارسی ماوراء‌النهر در آغاز قرن بیستم: نقش تاریخ و روشنگری در نوگرایی ادبی / ۳۷۲

اصفهان‌شناسی

- اذکائی (سپیتمان)، پرویز

حمزه اصفهانی (احوال و آثار) / ۴۱۷

- حیدری، حسین

از جوغای ارس تا جلفای اصفهان: انگیزه‌ها، زمینه‌ها و پیامدهای مهاجرت اجباری ارمنیان به

اصفهان در دوره صفوی / ۴۲۸

- ذاکرالحسینی، محسن

نثری به قلم صائب / ۴۵۲

- رجایی، عبدالمهدی

اصفهان در دههٔ چهل شمسی، تحقّق آرزوهای دیرین / ۴۵۹

- سیّد بنکدار، سیّد مسعود

بررسی واژگان و اصطلاحات بلورجات عتیقه در شهر اصفهان (از دوره قاجار تا به امروز) / ۴۹۴

- سیدهندی، امیر

گنجینهٔ اشعار شعرای اصفهان در سدهٔ سیزدهم / ۵۱۹

- سیدهندی، محمود

بعض واژگان در لهجهٔ مردم اصفهان در عصر صفوی به روایت رافائل دومان / ۵۲۹

- شفیعی کدکنی، محمدرضا

سفرنامهٔ حافظ سلفی اصفهانی / ۵۷۷

- طاهری خسروشاهی، محمد

دربارهٔ مسافرت حلاج از اصفهان به آذربایجان / ۶۰۳

- قدسی، بهزاد

شیخ رحیم مایل / ۶۱۴

- مسجدی، حسین

مآخذشناختِ صدر (بختی در رجال اصفهان) / ۶۲۹

- مهدوی فر، سعید

اصفهان در دیوان خاقانی / ۶۴۶

قرآن پژوهی

- داویتاشویلی، آنا

بررسی چند نمونه از ارتباطات درون‌متنی قرآن / ۶۸۷

جلد دوم

شاهنامه پژوهی

- آیدنلو، سجّاد
دربارهٔ دو بیت الحاقی در داستان رستم و سهراب / ۷۰۳
- بشری، جواد
مآخذ واعظان و مذکران قدیم در نقل ابیات شاهنامه (با تأکید بر خلق الإنسان نیشابوری) / ۷۱۲
- جیحونی، مصطفی
کین سیاوش / ۷۲۸
- دیویس، دیک (ترجمهٔ مسعود جعفری جزوی)
ایران و نایران / ۷۳۴
- مدبّری، محمود
خسرو پرویزِ بد اختر / ۷۵۸
- نورصبیحی، علی
در زاد و زیست و خدمات پژوهشگران آلمانی به شاهنامه / ۷۶۹

زبان

- برجیان، حبیب و علی قربانیان
تنوّع لهجه در ماریین اصفهان: پژوهشی در رده‌شناسی زبان فارسی / ۸۱۵
- رنجبر، مریم‌السادات
بررسی کاربرد و معنای برخی حروف ربط و اضافه در شعر سنایی غزنوی / ۸۶۳
- زیاری، حسن
مصطلحات لوطیان / ۹۰۷

- صاحبی، سید محمد
بررسی ویژگی‌های زبانی و ادبی مجالس تفسیری / ۹۱۶
- عطائی کچوئی، تهمینه
بعضی ویژگی‌های زبانی دست‌نویس بستان‌العارفین (موزخ ۵۴۳ هجری) / ۹۳۴

نسخه پژوهی

- افضل‌ی، مهدی
بررسی و تحلیل نگاره‌های شاهنامهٔ سلطان اویس جلایری / ۹۶۳
- ایمانی، بهروز
کهن‌ترین دست‌نویس تاج‌التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم (کتابت ۴۸۳ق) / ۹۸۹
- صفری آق‌قلعه، علی
منابع پژوهش در خوشنویسی دورهٔ اسلامی و شناسایی دو نسخه به خط یعقوب‌بن حسن سراج شیرازی / ۹۹۶

متن‌شناسی و نقد ادبی

- آبادیان، راضیه
تصحیح بیت‌هایی از دیوان منوچهری / ۱۰۱۳
- آقابابایی، زهرا
قصهٔ چشم‌نرگس (بررسی تطوّر موتیفی کهن) / ۱۰۳۲
- احمدی، اسراء‌السادات
ضرورت تصحیح مجلّه منشأ الإنشاء / ۱۰۶۹
- پورنامداریان، تقی
ادبیات، زبان همدلی / ۱۰۷۸

- حیدری، مهدی
نقد تصحیح و شرح ابیاتی از حدیقة الحقیقة / ۱۰۹۰
- داوری، پریسا
گفته‌ها و ناگفته‌ها در باب ساقی‌نامه / ۱۱۰۴
- راستگو، سید محمد
نقد و نظرهایی درباره ترجمه‌های عبارات عربی «مثمر» / ۱۱۴۶
- رمضان‌پور اصفهانی، سپهر
مقایسه داستان پرواز اسکندر با افسانه‌های مشابه آن در ادب فارسی / ۱۱۶۱
- عابدی، محمود
در هوای نسیم وصال / ۱۱۷۴
- عیدگاه طرّبه‌ای، وحید
واپسین ویراست حدیقه / ۱۱۸۹
- فشارکی، محمد
مرغینانی، ابن معتر، رادویانی، رشید و طواط / ۱۲۱۲
- قاسمی، مسعود
درباره چاپ حروفی و عکسی هدایة المتعلّمین فی الطّب / ۱۲۲۲
- قربانپور آرانی، حسین
مبانی جهان‌شناسی برابری بنیاد آدمیان براساس روایت سعدی، کتب مقدّس و اساطیر / ۱۲۵۱
- قربانی، رحمان
بحثی درباره قدیم‌ترین برفیه شعر فارسی و معرفی چند نمونه جدید / ۱۲۶۹
- کریمی، غلامعلی
ادب و ادبیات / ۱۲۹۱

- محمدی، علی

مقایسهٔ نظریهٔ زیبایی‌شناسی دریافت، با دیدگاه مولانا (صعود و نزول جان و معنا) / ۱۳۰۳

- معرفت، لاله

شعر شرف‌الدین شفروه اصفهانی در تذکره‌های لباب‌الالباب و عرفات‌العاشقین / ۱۳۲۷

- مهرنیا، میثم

تاریخ بیهقی از تناقض تا حقیقت / ۱۳۴۰

- ندیمی هرندی، محمود

قصیده‌ای نویافته منسوب به ناصر خسرو / ۱۳۵۸

- نوریان، مهدی

برخی از حواشی دیوان حافظ / ۱۳۷۳

- نویدی ملاطی، علی

دو بیت تازه از لبیبی در دیباجهٔ ترجمهٔ شهاب‌الأخبار / ۱۳۸۵

- یاری گل‌دره، سهیل

بررسی شماری از انتساب‌های نادرست در امثال و حکم دهخدا / ۱۳۸۹

موسیقی

- ایرانی، اکبر

موسیقی سکوی تعالی یا ابزار ملاحی / ۱۴۰۳

- راستی، شهرام

ایل آوا (بررسی اجمالی موسیقی در بختیاری) / ۱۴۱۲

- شجاعی، محمد

نکته‌هایی دربارهٔ گوشه‌ها و تلفیق شعر و موسیقی در آواز و ردیف آوازی / ۱۴۳۰

پیوست‌ها

۱. اشعار / ۱۴۶۵

۲. اسناد / ۱۴۷۲

۳. عکس‌ها / ۱۴۹۲

تصنیف «جام زنده‌رود» (نُت و شعر): محمود سیدهندی / 9 - 12

تصنیف «ماه مجلس آرا» (نُت و شعر): محمد شجاعی / 1 - 8

به همراه لوح فشرده «ماه مجلس آرا»

پیشگفتار

استاد جمشید مظاهری (سروشیار) در نیمه‌شب غم‌انگیز از بهمن‌ماه ۱۳۹۶، با جهان فرودین بدرود کرد و خیلِ عظیم مُریدان و دوستدارانش را در اندوه بی‌پایان و حسرتِ همیشگی فروبرد. فکر تدوین یادنامه‌ای حاوی مقالات علمی، برای گزارِ شَمّه‌ای از حقّ استادی او، پس از برگزاری مراسمِ نخستین سالگرد، در ذهنمان قوت گرفت؛ لیکن چند ماهی برآمد تا ساز و برگِ راه کنیم. زان پس، فهرستی از نام دوستان و همکارانِ ایشان و سپس دانشجویان قدیم و جدید و محققانِ دیگر که برخی محضر او را درک نکرده و غایبانه از ارادتمندان او بودند فراهم آوردیم که در آغاز، به هشتاد نفر برآمد؛ اما بمرور به صد تن رسید. از افراد مورد نظر درخواست مقاله کردیم و بیشتر آنان از سرِ ارادتی که به حضرتِ استاد و لطفی که به ما داشتند، پذیرفتند که با نگارش مقاله و یادداشتِ علمی، ما را در راهی که پیش گرفته‌ایم یاری دهند. مددِ آنفاسِ شریفِ پیران و الطافِ جمیلِ جوانانی که برخی از آنان گویا اولین نوشته‌هایشان در این یادنامه چاپ می‌شود، سبب شد که عزمِ خویش استوارتر داریم.

خواست و مقصود ما در ابتدا فراهم آوردن مقالاتی علمی و متن‌محور با حجم اندک بود؛ اما برآورده شدن این مُراد، همچون بی‌شمار آرزوهای دیگر، متعذّر و ناممکن می‌نمود. زیرا ناچار باید شماری نوشته‌های مطوّل و مفید را از دست می‌نهادیم. وانگهی دامنه موضوعی مقالات رسیده، به فراخور زمینه‌های علاقه‌مندیِ استاد مظاهری، گونه‌گون و گسترده بود که با تقسیم‌بندی محتوایی کوشش کردیم تا شاکله‌ای به آن بدهیم. برای این دسته‌بندی شاخص‌هایی را از عناوین مقاله‌ها در نظر گرفتیم. درخورِ ذکر آنکه، از «نقد» مفهومِ وسیع آن را اراده کردیم و مقالات مربوط به تاریخ و تاریخ علم را در یک بخش جای دادیم.

یکدست‌سازی مقاله‌ها در برخی از موارد دگرگونی‌هایی ایجاد می‌کرد که مورد نظر نویسنده/ نویسندگان نبود. برای احترام به خواست و سلیقهٔ آنان، فقط بخش منابع را به شیوه‌ای که امروز مورد نظر است و با سایر مقالات مندرج در این مجموعه تناسب دارد، نزدیک کردیم و تا حد امکان قالب ذهنی خود را بر مقالات تحمیل نکردیم.

از آنجاکه اساساً چاپ مقاله در یادنامه‌ها نشان از ارادت نویسنده به صاحب یادنامه دارد، تا حد امکان از پذیرش مقالات دو اسمی پرهیز کردیم؛ به جز سه نوشته که به حسب موضوع و به دلایل خردپذیر، بواقع حاصل کوشش دو نویسنده است.

در موارد مشکوک، مستندات منقول در مقاله‌ها را دوباره و چندباره با مآخذ تطبیق دادیم و نویسندگان از سر بزرگواری، بازیبنی‌هایی در مقاله خود انجام دادند و در پایان، صورت نهایی تمام مقالات دست‌کم یک بار به رؤیت و تأیید نویسنده/ نویسندگان محترم رسید. یکی از علل اصلی تأخیر در تدوین و انتشار این مجموعه همین دقت و وسواس ما در کار ویرایش صوری و محتوایی بوده است.

باری، اگر کمک‌های بی‌دریغ بسیاری از دوستان وفادار و ارادتمندان صادق استاد مظاهری نبود، این یادنامه یا منتشر نمی‌شد یا به این شکل فراهم نمی‌آمد. ما در تمام مراحل تدوین کتاب مدیون الطاف این بزرگواران بوده‌ایم و منت‌دار و سپاسگزار آنانیم.

استاد جمشید کیان‌فر، دکتر علی محمدی، دکتر اکرم هراتیان، دکتر حسین قربانپور آرانی، دکتر پرستو کریمی، دکتر لاله معرفت، دکتر شهرة معرفت، دکتر آرش سرّی، آقای محمد صنعت‌کار و آقای بیژن قاضی‌عسکر که به کوشش ایشان، مقاله‌هایی به قلم استادان و محققان دیگر به این مجموعه افزوده شد.

استاد مسعود تاکی، دکتر مسعود قاسمی، دکتر فرزانه غلامرضایی، دکتر نفیسه رئیس‌ی و دکتر زهرا دهقان دهنوی که در بازیبنی نهایی مقالات یاری‌گر شدند.

دکتر زهرا آقابابایی و دکتر حسین مسجدی که «نادره‌کار سپاهان» (زندگی و سالشمار آثار استاد جمشید مظاهری) با کوشش‌های مجدّانهٔ ایشان فراهم آمد.

دکتر سید مسعود سید بنکدار، مسئول موزه و مرکز اسناد دانشگاه اصفهان، که برخی از نامه‌ها و اسناد مربوط به استاد و یک فایل سخنرانی از ایشان را در اختیارمان گذاشتند؛ همچنین سرکار خانم مریم اقارب‌پرست، کارشناس محترم موزه و مرکز اسناد که زحمت اسکن نامه‌ها و سندها را متقبل شدند.

استاد گرامی، جناب آقای دکتر مهدی نوریان که اشکالات و ابهامات بخش اسناد و عکس‌ها به یمن دانش و دقت نظر ایشان برطرف شد.

دکتر محمدرضا نجاریان، دکتر سهیل یاری گل‌دژه، دکتر سیدمحمدرضا ابن‌الرسول و دکتر بهنام فارسی که برای رفع اشکالات نحوی برخی از ابیات و فقرات و ترجمه عبارت‌های عربی با سماحت و دقت به ما یاری رساندند.

جناب آقای محمود سیدهندی که تدوین «فایل» های صوتی بازمانده از استاد مظاهری، همچنین «نُت» نگاری، تنظیم آهنگ و ساخت قطعات موسیقی به کوشش ایشان انجام شد. جناب آقای محمّد شجاعی که تصنیفی را به یاد استاد سروده بودند و آن را همراه «نُت» به ما واگذار کردند؛ همچنین سرکارخانم معصومه فتحی، هنرمند فرهیخته، که پُرتره زیبایی از استاد طراح‌ی کرده بودند و اجازه چاپ آن را به ما دادند.

آقای سید مجتبی محمدی که صفحه‌آرایی یادنامه را بر عهده داشتند و با دقت و صبوری تغییرات متنوع و چندباره در متن مقالات را در طول قریب به دو سال انجام دادند و آقای نوید حاجی‌زاده که با مهارت عکس‌ها و اسناد را با حفظ اصالت آن اصلاح کردند.

مهندس امیرمسعود هراتیان، دکتر محمدرضا عزیزی و دکتر مهشید دهقانی که با لطف و همدلی ما را در مسیر پیش رو یاری کردند.

خانواده محترم استاد مظاهری، بویژه جناب آقای مسیح مظاهری (پسر ارشد استاد)، سرکار خانم مریم مظاهری (یگانه دختر استاد) و آقای امیرحسین سیدهندی (داماد استاد) که ضمن تشویق‌ها و پیگیری‌های خود، عکس‌ها و اسنادی را برای چاپ در اختیار ما قرار دادند.

در پایان، باید از جناب آقای اسماعیل مهدوی راد، مدیر توانمند و بلندهمت «نشر ادبیات» قدردانی کنیم که این یادنامه را به صورتی مطلوب منتشر کردند.

علی اکبر احمدی دارانی

گُلپَر نصری

بهمن ماه ۱۴۰۱

نادره‌کار سپاهان

زندگی و سالشمار آثار

استاد جمشید مظاهری (سروشیار)

سخن از مردی است که در موطن خویش ماند، بسیار خواند، بی هیچ پیرایه و حاشیه و ادّعا آیین‌وار درس گفت، به کتاب و خوانندگان علم دل سپرد، سرِ خویش بگرفت و راه خود را رفت؛ دم مسیحایی اش زنده‌کننده محافل علمی و دانشگاهی شهر بود و دانش و عشقِ سرشتی اش همچون خون تازه در شاهرگ خسته شهری کهن دوید که در مواجهه با دنیای مدرن در حال دگرگون شدن بود.^۱

۱. اگرچه در این گفتار کوشیده‌ایم به دقایق و جوانب زندگی و مراودات علمی و فرهنگی استاد مظاهری بپردازیم، به دلیل پاره‌ای موانع، از جمله فوت یا کهولت سن برخی دوستانش و یا دست‌یاب نبودن پاره‌ای از منابع، همچون غالب روزنامه‌های محلی اصفهان پیش از انقلاب، هنوز از خارخار ابهامات و پرسش‌ها رها نگشته‌ایم؛ از سوی دیگر، مرام استاد مظاهری که به دور از هرگونه خودبینی و انانیت بود و با وجود تخلّق به مشرب وسیع و خوش، همواره در بیان آنچه در پیوند با خودش بود، گریزان بود و میل به باطن داشت، سبب شد که برای مستندنگاری و دست‌یابی به ابعاد شخصیتی اش از گفتارهای دوستان و آشنایانش که بیشتر در نشریه دریاچه مکتوب شده است، بهره ببریم. وجود اسنادهای پی‌درپی به این نشریه در این گفتار، ضرورت وجود مجلاتی همچون دریاچه را برای محیط فرهنگی شهر اصفهان و البته کشور بازمی‌نماید؛ اما با وجود همه موانع، گویی آنچه ما را در این کار به پیش می‌برد، نفس مجزده استاد مظاهری بود که هرکجا نامی از او می‌بردیم، دوستان و آشنایانش از هیچ کمکی دریغ نمی‌کردند. به هرروی، از همه بزرگوارانی که در جمع آمدن این نوشتار ما را یاری کردند، سپاسگزاریم و از میان یاری ارادتمندان ایشان تنها به ذکر چند نام اکتفا می‌کنیم: دکتر علی‌اکبر احمدی دارانی و آقای امیرحسین سیدهندی برای در اختیار نهادن اسناد و مدارک مرتبط با موضوع و ایراد پاره‌ای توضیحات، آقای رضا مَهمین برای سپردن فیلم‌ها و مستندات مربوط به ایشان و آقای اصغر نهجیری برای تذکارهای ویرایشی و بیان جزئیاتی از زندگی استاد.

از میان تیره‌های مظاهری اصفهان، سیچانی بود؛ شانزدهم خرداد ۱۳۲۱ در محلهٔ پاچنار به دنیا آمد. فرزند اول خانواده بود و سه برادر دیگر داشت. از همان کودکی چشم از کتاب برنمی‌داشت. مادرش گاه کودکِ غرقه در کتاب را شماتت می‌کرد که خوردن غذایش را فراموش کرده. آقای محمّدطاهری، از عموزادگان او که امروز مترجم و خبرنگار مقیم اسپانیاست، می‌گوید:

«همسایه‌شان بودیم در همان محلهٔ پاچنار. یک روز دیدم که شخصی زنگ در خانهٔ عمو را می‌زند؛ اما از اهالی خانه پاسخی نمی‌شنیدم. با نردبانی بدان سوی دیوار سرکی کشیدم تا سراغی از اهالی خانه بگیرم. با تعجب دیدم که جمشید در ایوان خانه آنچنان گرم خواندن است که صدای بلند زنگ اخبار را نمی‌شنود».

همو در التزام جمشید به کتاب‌های پاکیزه و یکدست می‌گوید:

«نوجوان بودم که گاه برای دیدن کتاب‌هایش نزدش می‌رفتم و از من می‌خواست تا کتاب‌ها را خوب توّزق کنم و اگر در میانهٔ کتاب، صفحهٔ به‌هم چسبیده، سفید یا خرابی می‌بینم، بگویم تا ببرد و عوض کند»^۱.

دوران تحصیلات ابتدایی‌اش در دبستان پیشوا و دورهٔ متوسطه در دبیرستان ادب اصفهان گذشت. کلاس ششم ادبی بود که لطف‌الله هنرفر از ریاست ادارهٔ باستان‌شناسی اصفهان استعفا داد، به‌جهت آنکه فراغتی برای به‌انجام رساندن رسالهٔ دکتری خویش در رشتهٔ تاریخ دانشگاه تهران داشته باشد، به چند ساعت تدریس اکتفا کرده بود؛ از جمله تدریس جغرافیای ششم ادبی را عهده‌دار شد؛ همان کلاسی که جمشید مظاهری هم از شاگردانش بود. از آن سال ارادتی میان معلّم و شاگرد شکل گرفت که برگزیده از چهل سال پایید و برافزون بود.^۲ در گفتگوها گاهی از دیگر معلّمان دبیرستانش نظیر مرتضی موسی‌پور،^۳ احمد

۱. محمّدطاهری، گفتگوی تلفنی [اسپانیا]، (۱۳۹۹/۳/۲۰).

۲. رک. جمشید سروشیار، «به یاد معلم و دوست»، فصلنامهٔ دریچه، ش ۳۸، پاییز ۱۳۹۴، ص ۱۰۹.

۳. رک. مجید آقامینی‌ها؛ ارنواز فیروزیان، «آخرین گفتگو»، فصلنامهٔ دریچه، ش ۴۶، زمستان ۱۳۹۶،

ص ۳۶؛ نیز، بخش عکس‌ها در پایان کتاب.

سپهری، محمد صدرهاشمی، مصلح‌الدین مهدوی و سید احمدعلی بشارت می‌گفت. در همین دبیرستان بود که با محمد فشارکی پیوند و الفتی یافت که تا پایان عمر پایید. آشنایی وی با مظفر بختیار، ایران‌شناس و استاد ادبیات دانشگاه تهران، از همین مکان و زمان آغاز شد؛ همچنان‌که سابقه دوستی‌اش با فریدون وحید، دانشیار علوم اجتماعی دانشگاه اصفهان، هم به سال‌های دبستان می‌رسید. بعدها در ستایش رئیس دبیرستان ادب، شادروان سید حسین عریضی، نوشت: «مردی رحیم‌دل و مهربان بود. با این وصف، از مقتدرترین و پرجذبه‌ترین مدیران مدارس اصفهان به شمار می‌آمد».^۱

با اتمام دبیرستان و طی کردن دوره یک‌ساله تربیت معلم، از اول مهرماه ۱۳۴۴ آموزگار دبستان‌های همایونشهر (خمینی‌شهر فعلی) شد. محمدعلی شاهین، روزنامه‌نگار و پژوهشگر تاریخ که در آن سال‌ها شاگرد او بود، می‌نویسد:

«دانش‌آموزان دبستان او را با عنوان بی‌پیرایه آقای مظاهری می‌شناختند و "آقا" که می‌گویم، یعنی همه چیز دانش‌آموز؛ یعنی سرمشق او از طرز صحبت کردن و لباس پوشیدن تا باورها و بایدها... در اواخر دهه ۱۳۷۰، روزی در محوطه دانشگاه اصفهان چهره‌ای از دور برایم آشنا به نظر آمد. به سمتش رفتم... تا سلام کردم، مرا با گذشت آن همه سال به خاطر آورد و عجیب‌تر اینکه سراغ همکلاس‌های درس‌خوان آن زمان را هم گرفت».^۲

از آنجا که شعر هم می‌گفت و «سروشیار» تخلص می‌کرد، از همان اوان، به همراه خسرو احتشامی، محمد فشارکی و محمدعلی دادور (فرهاد) به انجمن ادبی صائب و فروغ آمد و شد داشت؛ البته پاتوق او در کنار مصطفی کیانی، اصغر نهچیری، علی مظاهری و خسرو احتشامی، کتابفروشی تأیید متعلق به آقای نویدی (روبه‌روی سینما حافظ، واقع در

۱. رک. «حسین عریضی»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره ۲، ش ۲،

فروردین - شهریور ۱۳۷۰، ص ۲۵۱.

۲. محمدعلی شاهین، «مظاهری، مظهر آموزش و پرورش از دبستان تا دانشگاه»، فصلنامه درپچه،

ش ۴۶، ص ۳۶.

چهارباغ) بود؛^۱ نیز به کتابخانهٔ عمومی فرهنگ که آن روزها در خیابان چهارباغ، زاویهٔ جنوبی مدرسهٔ مادرشاه، نبش آماده‌گاه واقع شده بود و محلّ انجمن کمال اسماعیل بود می‌رفتند. شب‌ها هم به همراه عباس غازی، جعفر نوا، شهشانی، میرزا حسن سلیمان‌پور (خادم مدرسه)، سیدرسول جابر (شاعر)، حاج مرشد حسن آقاداتی، مصطفی کیانی و علی مظاهری در مدرسهٔ الماسیه در «چهارسو مقصود» جمع می‌شدند که سه چهار سالی ادامه داشت.^۲ سه سالی نیز نزد شخصی روحانی با نام مصطفوی، در مدرسهٔ صدر و مسجد شاه، سیوطی، مُغْنِی اللَّیْب و مُطَوَّل خواند؛ خودش نقل می‌کرد:

«یک وقت بهش گفتم من دارم درس می‌خوانم، چقدر پول بدهم؟ گفت: اگر شما پول بدهید، به من توهین می‌کنی. گفتم: اگر شما پول نگیرید، پس من نمی‌آیم. گفت: من مشغول به ثوابم، اگر شما می‌خواهید این ثواب را از من بگیرید (پول بدید یا نیابید)، بی‌لطفی می‌کنید به من؛ ... با اینکه در عین فقر بود. من می‌دیدم - سرظهر گاهی می‌رسیدم ... - می‌دیدم دارد غذا می‌خورد. تو یک کاسه، چند مثقال ماست با یک تکه نان می‌خورد. دو ریال چایی هم خریده بود در یک کاغذ پیچیده بود و چایی درست می‌کرد؛ منظور، خیلی فقیرانه. دیپلم داشت؛ دیپلم طبیعی. از اون حالت سادگی و اینها، چیزی نمانده بود من هم ملبّس به این لباس شوم».^۳

پیش از آن هم سال‌ها گاه و بیگاه مسیر سیچان - بیدآباد را با دو چرخه طی می‌کرد و نزد شیخ احمد مُغْنِی‌گو که حجره‌ای در یکی از گوشواره‌های مسجد سید اصفهان داشت و نزد بزّاز فاضلی در محلهٔ بیدآباد اصفهان ادبیات عرب می‌خواند؛ همچنین به همراه دکتر محمّد فشارکی و شادروانان ساسان سپنتا و علی شریعتمداری در خانهٔ حاج شیخ عباسعلی ادیب درس حکمت می‌گرفت.

۱. رک. محمّدعلی دادور (فرهاد)، «سالشمار به قلم فرهاد»، فصلنامهٔ دریچه، ش ۵۱-۵۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۸، ص ۱۹۷.

۲. رک. مجید زهتاب، «ماتم روزگار»، فصلنامهٔ دریچه، ش ۱۴، ۱۳۸۶، ص ۴۵.

۳. مجید آقامینی‌ها؛ ارنواز فیروزیان، «آخرین گفتگو»، فصلنامهٔ دریچه، ش ۴۶، ص ۳۴.

پس از سپری کردن خدمت نظام وظیفه (۱۳۴۱-۱۳۴۳)، در رشته ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان پذیرفته شد و از ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۸، از وجود استادانی نظیر سیداحمد خراسانی، فرهاد آبادانی، خسرو فرشیدورد، عبدالوهاب نورانی وصال، پوران شجیعی، لطف‌الله هنرفر و محمدجواد شریعت بهره‌مند شد. ابوالحسن نجفی هم یک سالی می‌شد که از فرانسه آمده بود و مقدمات زبان‌شناسی و ادبیات تطبیقی درس می‌داد. مظاهری سالی بالاتر از دکتر بهروز نوین، استاد دانشگاه اصفهان، و هوشنگ پوریای ولی، فعال حوزه فرهنگ، بود؛ اما هردو آنها به واسطه اشتراک در بعضی کلاس‌ها با مظاهری مرتبط بودند. منیرالدین ملکیان، از هم‌کلاسی‌های این دوره‌اش، در نامه‌ای دوستانه از تمجید سید احمدخراسانی نسبت به مظاهری جوان یاد کرده که مظاهری از بسیاری از معتم‌های در ظاهر عالی‌رتبه، به دروس حوزه آگاه‌تر است. بعدها که مرحوم دکتر فرشیدورد به دانشگاه تهران منتقل شد، با آگاهی از قابلیت‌های دانشجوی خود، از طریق آقای پوریای ولی به مظاهری پیغام داده بود که برای [رشد و نیل به] استادی دانشگاه تهران به این شهر نقل مکان کند؛ اما مظاهری در جواب گفته بود که من کنار زنده‌رود را رها نخواهم کرد.^۱

اصغر نهچیری، مدرّس ادبیات، می‌نویسد:

«روزهای آغازین مهرماه سال ۱۳۴۴ بود. من از دبیرستان دانشجو شده بودم و او زنده‌یاد دکتر جمشید مظاهری (سروشیار) - از معلّی دبستان‌های همایونشهر آن زمان آمده بود و زنده‌یاد علی مظاهری، شاعر این لحظه‌ها، بعد از بیست سال معلّی - لااقل با بیست سال تفاوت سنی با ما - هر سه در دانشکده ادبیات کنار هم قرار گرفتیم. گویی شاخک‌های همخوان، ما سه نفر را جذب یکدیگر کرد و شدیم: "سه یار دبستانی" ... کم‌کم سفرهای تابستانی مان شروع شد و عمده سفرها که با اتومبیل من صورت می‌گرفت [به] تهران بود و خرید کتاب از سوی او و حمل آنها به اصفهان! به جرأت می‌گویم: حداقل نصف حقوق معلّی خود را صرف خرید کتاب می‌کرد.»^۲

۱. هوشنگ پوریای ولی، گفتگوی تلفنی (۱۳۹۹/۱۱/۲۵).

۲. اصغر نهچیری، «بیش از نیم قرن»، فصلنامه دریاچه، ش ۴۶، ص ۲۵۳-۲۵۴.

آن سال‌ها مصطفی کیانی کتابفروشی «همایون» را در خیابان پارس (کوالا لامپور) راه انداخته، واسطه‌العقد دوستی‌هایشان شده بود؛ کتابفروشی همایون پاتوق دوستان بود. از میان یارانِ جُنْگ اصفهان هم بیشتر با محمد کلباسی، داستان‌نویس، مأنوس بودند و گاه همسفر نیز می‌شدند. علی مظاهری نقل می‌کرد:

«کوچک و بزرگ او را به مظاهری عالم می‌شناختند و مرا به مظاهری شاعر. گاهی که کنار هم بودیم و مثلاً می‌خواستند ما را معرفی کنند، مرا شاعر می‌خواندند و او را عالم. برای اینکه حسادتم بیش از این گل نکند و در ضمن بخندیم، بلافاصله می‌گفتم البته جمشید شعر هم خوب می‌گوید؛ یعنی من هم عالمم». علاقه‌مندی‌اش به اصفهان از رهگذر آشنایی و مطالعه آثار علامه‌هایی شکل گرفت. اصغر نهجیری می‌گوید:

«آن سال‌ها استاد علامه [جلال‌الدین همایی] در سفر به اصفهان بیشتر مهمان مرحوم قدسی و تیموری بود و ما او را یک بار وقتی دانشجوی سال دوم بودیم و علامه برای سخنرانی در باب تاریخ اصفهان به دانشگاه اصفهان آمده بود، دیدیم و نویت دیگر تابستان سال ۴۷ یا ۴۸ که در کتابفروشی "تأیید" خدمت استاد رسیدیم».^۱

جمشید مظاهری در یادداشت‌های تاریخ اصفهان به پاره‌ای از این گفتگوها که آشکار است بمُشافه شنیده، اشاره می‌کند؛^۲ البته او خود دل بستگی‌اش را به تاریخ اصفهان که همباز ادبیات فارسی از او کار کشید و کار آموختهٔ سنجیدهٔ بی‌بدیل این عرصه شد، مدیون آموزه‌های شادروان دکتر لطف‌الله هنرفر هم می‌دانست که برگزیده از ۴۰ سال با یکدیگر مرادوت و آشنایی داشتند. شگفت آنکه در واپسین سال‌های عمر استاد هنرفر نیز چیزی همگون از او شنیدیم که تنها کسی که صلاحیت نظارت بر تدوین و طبع کتاب چندجلدی تاریخ اصفهان را دارد، آقای جمشید مظاهری است. افسوس که هردو استاد از این اثر

۱. اصغر نهجیری، گفتگوی حضوری (۱۳۹۹/۱۰/۲۵).

۲. برای نمونه، رک. تعلیقات جمشید مظاهری بر تاریخ اصفهان، تألیف محمدحسن جابری انصاری،

اصفهان: مشعل، ۱۳۷۸، ص ۲۶۰.

گرانقدر که دگردیسی گنجینه آثار تاریخی اصفهان برای نسل‌های امروز بود، ناکام ماندند. عشق به اصفهان سبب شد که هیچ‌گاه جلای زادگاه نکند؛ آن‌چنان‌که بسیاری از استادان برجسته ادبیات فارسی از جمله دکتر علی رواقی، دکتر شفیعی کدکنی و دکتر مهدی محقق به او اقامت در تهران و تدریس در دانشگاه تهران را پیشنهاد دادند؛ اما به واسطه همین عشق به موطن، دلش رضا نداد که ترک شهر و دیار کند.

به سال ۱۳۴۷، پایان‌نامه کارشناسی خود را با عنوان «زبان و ادب پارسی در عهد اکبرشاه تیموری» به راهنمایی فرهاد آبادانی ارائه کرد و در تیرماه ۱۳۴۸ از مقطع لیسانس فارغ‌التحصیل شد (رک. بخش اسناد). در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، در مقطع کارشناسی ارشد (۱۳۵۰-۱۳۵۲) محضر استادانی همچون مهدی محقق، مجتبی مینوی، احمد مهدوی دامغانی، عباس زریاب خویی، سیدجعفر شهیدی و خلیل خطیب‌رهبر را درک کرد. هم‌کلاسی‌هایش نیز همچون استادان، همگی «دانشی» بودند: سعید حمیدیان بود و مهدی نوریان، عباس ماهیار، علی سلطانی گردفرامری و احمد طاهری عراقی.

محل تدریس استادان در آن روزگاران، غالباً دانشگاه تهران نبود؛ بلکه دانشجویان برای درس استاد مهدی محقق به دفتر دانشگاه مک‌گیل کانادا در تهران، شادروان ذبیح‌الله صفا به شورای عالی فرهنگ، مرحوم سیدجعفر شهیدی به مؤسسه لغت‌نامه دهخدا و استاد احمد مهدوی دامغانی به دفتر اسناد رسمی او می‌رفتند. مرحوم دکتر خطیب‌رهبر نیز که ظاهراً تاریخ بیهقی تدریس می‌کرده، پس از آگاهی از سزاواری دانشجوی خود در شناخت دقایق متن و اشتغال مظاهری به معلمی در اصفهان، به او گفته بود ضرورتی ندارد که در این کلاس حضور یابد.^۱ دوستان هم‌درس بعد از هر کلاس مسافتی را پیاده گز می‌کردند «حرف‌زنان و هرّه‌کره‌کنان و بیشتر جمشید بود که شلوغش می‌کرد، با آن لهجه غلیظ و دهان گرم».^۲

۱. علی‌اکبر احمدی دارانی، گفتگوی تلفنی (۹۹/۱۰/۲۰).

۲. سعید حمیدیان، «به گیتی نماند بجز مردمی»، فصلنامه دریچه، ش ۴۶، ص ۹۱.

عصرها هم اغلب با دکتر مهدی نوریان و گاهی شادروان استاد عباس ماهیار و شادروان استاد احمد طاهری عراقی به کتابفروشی‌ها می‌رفتند؛ گذشته از کتابفروشی‌های روبه‌روی دانشگاه تهران، از طهوری گرفته تا نگاه، دهخدا، امیرکبیر، مروارید و طوس، به کتابفروشی‌های خیابان ناصرخسرو - بخصوص شمس که کتاب‌های نایاب داشت - هم سر می‌زدند؛ اما بیش از همه به کتابفروشی اسدی در ضلع شمالی میدان بهارستان علاقه داشتند.^۱

از میان محققان برجستهٔ آن روزگار، شادروان استاد مجتبی مینوی بُتِ ذهنی‌اش بود؛ وقتی مظاهری در شمارهٔ پنجم راهنمای کتاب در جواب مینوی یافته‌های تازه‌اش را دربارهٔ واژهٔ «حوسیان» در میان نهاد، مینوی از او تشکر کرده بود.^۲ او بارها حکایت ارتباطش را با مجتبی مینوی نه از سر تفاخر، بلکه فقط برای نشان دادن ژرف‌نگری و باریک‌بینی مرحوم مینوی مطرح می‌کرد که مینوی از شدت دقت در متن کلیله و دمنه و تصحیح آن، یقین یافته بود که غلط چاپی در کتاب نیست و مظاهری فهرستی کوچک از اغلاط و چند و چونی‌هایش به مینوی داده بود. مینوی نیز - به روایت استاد - در حالی که برافروخته شده بود، با حیرت و تعجب فهرست را مرور می‌کرد. یک بار هم، بعد از ظهری، برای پرسیدن لغتی به خانهٔ استاد مراجعه کرده و با دیدن استاد در لباس منزل، شرمسار از حضور نابهنگام خویش گشته بود و عذرخواه که مانع استراحت استاد شده است؛ اما مینوی با گشاده‌رویی و ابراز شادمانی از اینکه دانشجوی خود را چنین طالب یافتن معنای یک لغت یافته، او را به منزل برده، به طیبِ خاطر تمامی فیش‌های مرتبط با آن لغت را در اختیارش گذاشته بود.^۳

هم‌زمان با تحصیل در اصفهان و تهران، مدتی آموزگار دورهٔ ابتدایی در دبستان‌های خمینی‌شهر (همایون‌شهر)، از جمله دبستان سروش و دبستان هما، واقع در محلهٔ ورنوسفاداران

۱. مهدی نوریان، «درسی از استاد مظاهری»، همان، ص ۲۴۵.

۲. بهروز نوین اصفهانی، «یادی از جمشید عزیز»، همان، ص ۲۵۰.

۳. علی‌اکبر احمدی دارانی، گفتگوی تلفنی (۹۹/۱۰/۲۰).

بود. محمود خان احمدی (شاعر) که آن روزها دانش آموز کلاس ششم او بود، می گفت: «خیلی زود با دانش آموزان کلاس صمیمی و خودمانی شد و با آنها گرم گرفت؛ به صورتی که همکلاس های بعضاً ناآرام ما تحت تأثیر رفتار محبت آمیز او گذشته خود را فراموش کردند و با صحبت های آن معلم فرزانه بیش از گذشته فعال شدند. خوب یادم هست که در آن سال، کمتر دانش آموزی مردود شد که بی تردید مهارت و حسن خلق و رفتار استادانه ایشان عامل بسیار مهمی در پیشرفت دانش آموزان بود»^۱.

در مدت آموزگاری در سده، در باب گویش این منطقه بسیار مطالعه کرده بود؛ آن چنان که در همان سال ها در یکی دو برنامه «شعر و ادب» رادیو که مرحوم مصطفی کیانی در مرکز پادگان توپخانه اجرا می کرد، در باب گویش سده صحبت کرده بود.^۲

در سال ۱۳۴۸، به دبیرستان بازرگانی اصفهان، واقع در خیابان خرم منتقل شد و به سال ۱۳۵۲ با دخترخاله خود، سرکار خانم ملوک صالحی، ازدواج کرد که حاصل این ازدواج سه فرزند با نام های مسیح (متولد ۱۳۵۴)، ماکان (متولد ۱۳۵۷) و مریم (متولد ۱۳۶۰) است.

در اواخر دهه چهل، کتابخانه دبیرستان بازرگانی فیض را تأسیس کرد و هم زمان با تدریس ادبیات، مسئول کتابخانه هم شد. در سال ۱۳۵۳، دیداری میان او و رئیس وقت دانشگاه اصفهان، دکتر قاسم معتمدی، در همان کتابخانه اتفاق افتاد و دکتر معتمدی از مراتب فضل وی آگاهی یافت و به پیشنهاد ایشان، در مهرماه سال ۱۳۵۳، از وزارت آموزش و پرورش به دانشگاه اصفهان منتقل شد (رک. بخش اسناد) و با عنوان مربی گروه زبان و ادبیات فارسی، در دانشکده ادبیات دانشگاه اصفهان به تدریس و افاضه مشغول شد. هم زمان، به سرپرستی کتابخانه دانشکده ادبیات هم گمارده شد.^۳ از همان آغاز حضور در دانشگاه، مراتب فضلش آشکار بود. مرحوم دکتر عبدالباقی نواب، رئیس وقت دانشکده ادبیات دانشگاه اصفهان، هنگامی که از گنجینه مخطوطات کتابخانه آکسفورد انگلستان

۱. محمود خان احمدی، «آن معلم فرزانه»، فصلنامه دریچه، ش ۴۶، ص ۹۶.

۲. اصغر نهچیری، گفتگوی حضوری (۱۳۹۹/۱۰/۲۵).

۳. نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، ش ۱۱، ۱۳۵۳-۱۳۵۴، ص ۱۱۲.

بازدید کرده و غنای آن را دیده بود، در شگفت آمده، به همراهانش گفته بود: «ما در اصفهان یک جمشید مظاهری داریم، مثل این کتابخانه است».^۱ در این دوران، سرپرست کمیته کتاب و کتابخانه دانشگاه اصفهان هم بود و کتاب‌های ارزشمند بسیاری به پیشنهاد وی برای کتابخانه دانشگاه خریداری شد. یک بار، نمایشگاهی از کتب بیروت و مصر ترتیب داده و از او نظر خواسته بودند که کدام کتاب‌ها خریداری شود و ایشان گفته بود «همه را؛ یکجا!» و دانشگاه نیز فوراً پذیرفته بود.^۲

در دانشگاه، عموماً مرجع‌شناسی، دستور زبان، سبک‌شناسی، قصاید خاقانی، شاهنامه، قصاید ناصر خسرو، کلیله و دمنه و تاریخ بیهقی درس می‌داد. در درس فارسی عمومی، دانشجوی مستعد «غیرادبیاتی» را چنان شیفته ادبیات می‌کرد که گاه مسیر علمی و مطالعاتی دانشجوی را به سمت این رشته تغییر می‌داد. «هیأتی خوشایند و باوقار داشت، قامت افراخته و موزون در جامه‌ای برازنده و پاکیزه»،^۳ موهای جوگندمی و پرپشت، نگاهی عمیق و صدایی رسا و موقر داشت. نگاه و صدایش، فروتنی و مهابت را هردو با هم داشت. ساده و فصیح سخن می‌گفت.

استاد «همیشه هنگام ورود به کلاس، صفحهٔ مورد نظر در دستشان باز بود و همیشه می‌دانستند جلسهٔ قبل تا کدام بیت یا عبارت را گفته‌اند. به محض ورود می‌گفتند: "عرض شود" و ادامه می‌دادند».^۴

روش تدریستان در دستور زبان منحصر به فرد بود؛ یک نیمسال را فقط صرف پاک کردن اذهان دانشجویان از آموخته‌های نادرست دورهٔ دبیرستان می‌کردند؛ آنگاه با تکیه بر

۱. جویا جهانبخش، «تیمار بی‌شمار و یاد سروشیار»، فصلنامهٔ دریچه، ش ۴۶، زمستان ۱۳۹۶، ص ۶۶.

۲. سید مسعود سید بنکدار، گفت و گوی تلفنی (۲۴ آذر ۱۳۹۹).

۳. تصویری که مظاهری از استاد خود، دکتر هنرفر، می‌دهد بسیار به تصویر خود او نزدیک است (رک. جمشید سروشیار، «به یاد معلم و دوست»، فصلنامهٔ دریچه، ش ۳۸، پاییز ۱۳۹۴، ص ۱۰۹).

۴. پرستو کریمی، «با حسرت بی‌پایان»، فصلنامهٔ دریچه، ش ۴۶، ص ۱۹۲.

بررسی ساختار جمله‌های بظاهر ساده بر در و دیوار یا گفته‌های مردم کوچه و بازار، نگاه مخاطب خود را به مقوله دستور تغییر می‌دادند. گاه بررسی یک جمله، یک جلسه دوساعته طول می‌کشید. تقسیم‌بندی مقوله‌های دستوری را در کتاب‌های دستوری مختلف بررسی می‌کردند و دسته‌بندی تازه‌ای ارائه می‌دادند. بنا بر قول دکتر پرستو کریمی، استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد و از دانشجویان ایشان، در باب تقسیم‌بندی جدیدی از افعال که به جای ساده و مرکب و پیشوندی پیشنهاد می‌دادند، می‌گفتند:

«هیچ موردی را نمی‌توانید پیدا کنید که در این دسته‌بندی ننگند. امتحان کنید... [و پس از آن] تیرباران افعال بود که بر سرشان رها می‌کردیم. همه را یک‌به‌یک در هوا می‌گرفتند و در همان نقطه که باید از جدولشان می‌نشاندند و ناباورانه می‌دیدیم که دسته‌بندی گمنام افعالشان شکست‌ناپذیر است»^۱

با وجود این، رویکرد استاد در تدریس به هیچ‌وجه اقتاعی و جزمی نبود؛ بلکه رویکردی تعاملی، مشارکتی و همراه با بدیهه‌پردازی داشت. اغلب برای اقتناع دانشجو راه حل ارائه نمی‌داد؛ بلکه اذهان را باز می‌گذاشت تا مخاطب به صورت‌های دیگری نیز بیندیشد.

در کلاس‌های حافظ می‌گفت: «حافظ در عین حال که نگرش و اندیشه خاص دارد، هیچ‌گاه نمی‌گوید این‌طور بیندیشید؛ بلکه می‌گوید این‌طور می‌اندیشم». این مسأله در مورد خودش هم صدق می‌کرد؛ هم‌زمان آموزه‌هایش با نوعی مثبت‌اندیشی و خوش‌بینی همراه بود؛ مثلاً وقتی از مصائب تاریخ ایران و دوره‌های مصیبت‌بار تاریخی همچون روزگار حافظ و دوره امیر مبارزالدین سخن می‌گفت و یا از فجایعی که در اصفهان عصر تیموری اتفاق افتاد و اینکه چگونه وقایع تاریخ اندیشه‌ها را به سمت یأس و جبر می‌کشاند، روح امید را این‌گونه وارد فضای درس می‌کرد:

«تمام وقایع تاریخ ایران، نهایتش به یأس و جبر کشیده شده است. با وجود این ایرانی‌ها هنوز امید داشته‌اند که بلند شوند؛ هیچ قومی در جهان به اندازه ایران وقایع نداشته ولی باز هم قیام کرده‌اند»^۲.

۱. همان، ص ۱۹۴.

۲. جمشید مظاهری، درس گفتار کلاس سبک‌شناسی (۱۳۷۷).

آنگاه از تشبیه ملت ایران به سنگی در مسیل - بنا به قول آرتور دو گوینو، خاورشناس فرانسوی - استفاده می‌کرد:

«در نظرم تخته سنگ خارا بی مجسم می‌شود که امواج به ژرفی‌ها غلطانده، ولی تحولات کره زمین آن را به خشکی کشانده و رودخانهٔ عظیمی آن را به این سو و آن سو رانده و اکنون فرتوت و ساییده، شکسته و آسیب دیده؛ اما هنوز همان تختهٔ سنگ خارا است که با استواری در میان دشتی خشک و بایر قرار گرفته است؛ اما هر وقت طبیعت اقتضا کند، سفرش را از سر می‌گیرد و برایش هیچ اهمیتی ندارد که چه عاملی آن را با خودش می‌برد و چه ماجراهایی بر سرش خواهد آمد. مادامی که نابود نشده، همان سنگ خارا است و در برابر نیرویی که ظرف مدت یک سال آن را می‌ساید، هزار سال دوام خواهد کرد»^۱.

کلاس سبک‌شناسی او هم منحصر به فرد بود. او درحالی که سبک‌شناسی روانشاد ملک‌الشعراء بهار را می‌ستود، نقدهایی دقیق، بجا و سنجیده بر آن وارد می‌کرد. تدوین دقیق کلاس‌های سبک‌شناسی اش در نثر، می‌تواند ذیلی بر سبک‌شناسی نثر بهار تلقی شود. شیوهٔ تدریس استاد در متون، دقیق و همه‌جانبه بود؛ در بررسی ابیات و عبارات، همواره ساختار دستوری آن را در نظر داشت و هر بیت یا عبارت باید با سیاق دستوری آن سازگار می‌افتاد. توضیح و اوضحات نمی‌داد، مطالبی را که شارح یا مصحح در شرح و معنای کتاب نوشته بود، تکرار نمی‌کرد؛ مگر آنجا که بر شرح، نقدی وارد می‌کرد. در عین حال، تمامی نکات و حواشی مرتبط با بیت را می‌کاوید و مسائل متن را با دقتی ریاضی‌وار بررسی می‌کرد. همواره نُسَخ مختلف را با یکدیگر می‌سنجید. مقالات مرتبط با متن را بررسی و معرفی می‌کرد و اگر متن ترجمه یا تصحیحاتی داشت، گاه سطر به سطر و بیت به بیت آنها را با یکدیگر مقایسه می‌کرد. به جزء جزء واژه‌ها و ساختار عبارت دقت می‌کرد و گاه روی یک حرف، یا کلمهٔ بظاهر ساده دست می‌گذاشت و ذهن‌ها را به دنبالش می‌کشاند؛ از این منظر، به گمان ما،

۱. کُنت دو گوینو، سه سال در آسیا: سفرنامهٔ کنت دو گوینو، ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی،

کلاس بوستان به دلیل احاطه استاد بر تصحیح‌ها و چاپ‌های مختلف بوستان در هند و ایران و نُسخِ مختلف اثر، بی نظیر و متفاوت بود. مقایسه این متن و ترجمه انگلیسی آن در کلاس هم گاه به فهم متن کمک می‌کرد. می‌گفت: «رایحه و نفعه‌ای در بوستان هست که آدم را خسته نمی‌کند».^۱ در فحوای متن، دست می‌گذاشت روی یک قید یا حرف، و از معنایش می‌پرسید؛ به واژه «خود» که می‌رسید، معانی مختلف و متنوع آن را در جملات و متون بازگو می‌کرد و بعد می‌پرسید: «خُب حالا اینجا این "خود" یعنی چه؟» همین برخورد را با دیگر قیود و حروف بظاهر ساده و مشخص هم داشت:

- در این متن «باری» به چه معناست؟

- «مگر» در این بیت یعنی چه؟

حکایت اول باب هفتم گلستان را می‌خواندیم: «پیش پدرش کس فرستاد که این عاقل نمی‌شود و مرا دیوانه کرد»؛ پرسید:

- «که» اینجا به چه معناست؟ «و» چه معنی می‌دهد؟

هرکس در پی توضیح بر می‌آمد؛

- داستان پردازی نکنید؛ یک کلمه جایش بگذارید.

دانشجوها می‌گفتند و او خوب گوش می‌داد؛ شاید نکته‌ای بیابد که خود نمی‌داند و در نهایت گفت:

- مثل اینکه این «که» اینجا باید تفسیری باشد؛ یعنی به قصد اینکه. «و» هم معنای

«علاوه بر این» می‌دهد؛ یعنی نه تنها عاقل نمی‌شود، بلکه مرا هم دیوانه کرد.^۲

شیوه‌ای استطرادی داشت، مجرد هر اشاره‌ای کافی بود که بظاهر از اصل متن جدا افتد و به حاشیه رود؛ حال آنکه، خودِ حضرتش به برخی از اهل حاشیه مانند «واعظ چرنده‌ای»

۱. جمشید مظاهری، درس گفتار کلاس آزاد بوستان (۱۳۸۸).

۲. همو، درس گفتار کلاس گلستان.

منتقد بود؛ اما تفاوت حواشی استاد با آنها در آن بود که حواشی او موضوعیت داشت و در واقع خودِ متن بود.

به غیر از درس‌های ارائه‌شده در برنامه دانشگاه، همواره کلاس‌های آزادی هم بدون چشمداشت و بی هیچ مزد و منّتی برگزار می‌کرد. در دقت و بیان جزئیاتِ تحقیقیِ متن نیز تفاوتی میان کلاس کارشناسی با دکتری، یا حتی کلاس‌های آزاد ایشان نبود؛ اتفاقاً استاد در این کلاس‌ها دیگر در بند ساعت و ترم نبود؛ گاه کلاس دو ساعت و نیم به طول می‌انجامید و تدریس یک کتاب بتمامی، بیش از یکی دو سال زمان می‌برد. کلاس‌های آزاد گاه با یک دانشجو کلید می‌خورد. دکتر لاله معرفت، پژوهشگر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی که پرسش‌های بسیاری از دیوان ناصر خسرو روبرویش بوده، یک روز دیوان بزرگ تصحیح مینوی. محقق را برمی‌دارد و راهی دفتر استاد می‌شود. یکی دو سؤال که می‌کند، استاد می‌گوید: «دوشنبه‌ها بیار بخوانیم.» از آن به بعد، ساعت‌ها یک‌به‌یک ایات ناصر خسرو را می‌خواند و نکته می‌گوید. چندی بعد دانشجوی دیگری محتاطانه به استاد می‌گوید: می‌شود ما هم از گفته‌هایتان بهره ببریم؟ استاد با تأکیدی بسیار می‌گوید: چرا نمی‌شود؟ «بتدریج در دفتر استاد جا نمی‌شدیم و شد کلاس دیوان ناصر خسرو».^۱

این کلاس‌ها گاه خارج از دانشگاه نیز برگزار می‌شد؛ از جمله در محافل خصوصی؛ همچون جلساتی که به خواهانی تعدادی از دانشجویان سابقش تشکیل می‌شد: دکتر علی‌اکبر احمدی دارانی، دانشیار گروه ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان؛ دکتر فرزاد ضیایی، پژوهشگر ادبیات فارسی؛ مجید زهتاب، سردبیر فصلنامه دریاچه؛ دکتر مهرداد چترایی، استادیار دانشگاه آزاد نجف‌آباد و دکتر سعید شفیعیون، دانشیار گروه ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان: «یاد آن شب‌های جلسات خصوصی مان به خیر که چندین سال (بهار ۱۳۸۸ تا زمستان ۱۳۹۱) به خواندن آثار سعدی گذشت در زیرزمین خانه عباس آباد. جلسات اصحاب سته که گاه از ساعت شش عصر تا یک و دو صبح طول می‌کشید».^۲

۱. لاله معرفت، «سهمی فراتر از من»، فصلنامه دریاچه، ش ۴۶، زمستان ۱۳۹۶، ص ۲۲۱.

۲. سعید شفیعیون، «استاد قلندر»، همان، ص ۱۶۹.

خوانش شاهنامه هم در گذرش به کتابفروشی فردوسی آغاز شد و هفته‌ای یک بار، دو سه ساعت طول می‌کشید. اما آخرین این درس‌های محبت، کلیله و دمنه در دانشگاه اصفهان بود که با بیماری‌های استاد و فواصلی که ایجاد می‌شد، چند سالی به درازا انجامید و از ابتدا تا اواخر «باب الملک و البراهمه» سطر به سطر، واژه به واژه خوانده شد و آخرین جلسه آن تا صفحه ۳۸۴ کلیله طبع مینوی، در هفته‌های نخست زمستان سال ۱۳۹۶ بود.

رابطه‌ای معنوی میان او و شاگردانش، دختر و پسر، تازه‌وارد و باسابقه، اهل کتاب و جز آن برقرار بود. دکتر علی‌اصغر باباصفیری، دانشیار گروه ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان، به سبب هم‌اتاق بودن با وی در دانشگاه، دقایقی از این رابطه‌ها را دریافته بود:

«استاد بدون اینکه کسی باخبر شود، به برخی دانشجویان محتاج و بی‌بضاعت کمک مالی می‌کردند و حتی در برخی موارد، برای بعضی از کسانی که گرفتار دعاوی دادگستری بودند، از طرف خود و کیل می‌گرفتند یا هزینه پزشکی و داروی برخی بیماران را می‌دادند و نیز پول غذای بسیاری از دانشجویان نیازمند را پرداخت می‌کردند و حتی بسیاری از هدیه‌هایی را که برایشان می‌آوردند به دیگران می‌بخشیدند»^۱

گاه دانشجویان اهل درس و کتاب را مأمور می‌کرد تا با بخش سمعی-بصری دانشگاه همکاری کنند و کتاب‌هایی را که خود پیشنهاد می‌داد برای دانشجویهای روشن‌دل بخوانند. شاگردپروری از ویژگی‌های بارز او بود؛ دانشجو را جدی می‌گرفت و همین امر هم سبب می‌شد که پای دانشجو به موضوع جدی تحقیق باز شود. این سلوک گاه جریان زندگی مریدانش را تغییر می‌داد؛ یکی از آن افراد امیرحسین سیدهندی بود که بعدها از شاگردان نزدیک استاد و داماد وی شد:

«سال‌ها پیش در بخش تأسیسات دانشگاه اصفهان کار می‌کردم. آن زمان دیپلم هم نداشتم... من چیزی جز یک تعمیرکار تأسیسات نبودم و بعضی استادانمیان هم نگاهشان به من تحقیرآمیز بود که البته اهمیتی نمی‌دادم. تا اینکه یک روز از بخت خوش گذارم به راهرو اتاق استاد مظاهری افتادم. نردبان به‌دست و آشفته از کنار دفتر ایشان رد می‌شدم.

۱. علی‌اصغر باباصفیری، «بزرگا مردا که او بود»، همان، ص ۴۷.

بی آنکه بشناسمشان، سلام گرمی کردند؛ صدایم کردند و یک شکلات مرحمت فرمودند. از اینکه پیش سلام نبودم، بسیار شرمنده شدم و این آغاز ماجرا بود...^۱ به معلمی عشق می‌ورزید و «حرمت و حریم» آن را سخت پاس می‌داشت. زمانی در پاسخ به پرسش زنده‌یاد علی مظاهری که چه شد که معلم شدی؟ گفته بود در پرسشنامهٔ استخدامی در پاسخ همین سؤال جواب دادم: «من از مادر معلم زاده شدم». ^۲ همواره می‌گفت اگر بار دیگر هم به دنیا می‌آمدم، همین راه را می‌رفتم:

«هیچ متنی به گردن هیچ کسی ندارم. آموختن برایم نوعی لذت بوده است. منظورم به دو معنی آموختن: هم از دیگران بیاموزم و اگر چیزی بلدم به دیگران یاد بدهم. هیچ وقت هم فکر نکردم خیلی بیشتر از دیگران چیز می‌دونم. یک مقدار سن من بالاتر از دیگران، علاقه‌ای داشتم؛ شاید یک مقدار بیشتر از دیگران - شاید - بدانم و همه‌اش هم، کلاس برای من گویی تعاطی بوده است؛ یعنی چه‌بسا بیشتر از اون چیزی که به کسی یاد دادم، یاد گرفتم. خیلی چیز من یاد گرفتم از شاگردهام ... هیچ جرأت نکرده‌ام به خودم اجازه بدهم تو ذهنم کسی را ریز ببینم. آدم یک ارتباطاتی دارد و بهترین و زیباترین ارتباطات، ارتباط علمی است... توفیق یا هرچه بوده است نصیب من شده، این بوده که معلم شده‌ام. هیچ متنی هم به هیچ کسی ندارم. هیچ افاده‌ای هم ندارم؛ یعنی کسی نیستم که افاده داشته باشم».^۳

در دانشگاه هیچ‌گاه تنها نبود؛ مشرب و وسیع، طنز شیرین و فرهنگ پرورِ گفتارش که گاه در قلمش خَلنده می‌شد و مجال فراختری می‌یافت، به همراه فروتنی غیرساختگی، مهربانی و کرامتِ برخاسته از جان، مغناطیس وجودش را دوچندان می‌کرد. در کار معلمی نیز آن انضباط ذهنی، قدرت تحلیل و نگاه انتقادی عمیق که با سال‌ها تأمل و مطالعهٔ عمیق، مستمر و نظام‌مند به دست آمده بود، احساس می‌شد. وجود آن نروی کوچک زردرنگ در پارکینگ شمالی دانشکدهٔ ادبیات، دانشجویها و مریدانش را دلگرم حضور او در دانشکده

۱. امیرحسین سیدهندی، «دریغا آن روزگار»، همان، ص ۱۵۶.

۲. اصغر نهجیری، «بیش از نیم قرن!»، همان، ص ۲۵۴.

۳. جمشید مظاهری، درس گفتار (۱۳۹۵/۲/۱۵).

می‌کرد؛ آن وقت بود که پرسش‌ها از هر طرف به سمتش روانه می‌شد. جمعی فراوان از دانشجویان مشتاقانه گردش حلقه می‌زدند و پس از هر کلاس، ساعت‌های متمادی را صرف پاسخ به سؤالات آنان می‌کرد؛ این جمع مشتاق که گاه خود بطنز می‌گفت «... بنگر/ که از یمین و یسارت چه سوگوارانند»، از کلاس‌ها به دفتر، از دفتر به راهروها و در نهایت دوباره به سمت آن رنوی زردرنگ، همراهی‌اش می‌کردند و او با شکیبایی تمام، هیچ‌کدام از پرسش‌ها را بی‌پاسخ نمی‌گذاشت. گاه پرسشگر را به منبعی ارجاع می‌داد و در اولین رویارویی نتیجه کار را جویا می‌شد. با وجود این، از پرسیدن و گفتن «نمی‌دانم» ابایی نداشت. چه بسا از دانشجویان پژوهنده‌ای کم‌سن‌وسال‌تر از خود راجع به مطلبی که نمی‌دانست، می‌پرسید. دکتر سید محمد رضا ابن‌الرسول، استاد زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان، می‌گفت: «سه بار بتفاریق از من خواستند که برایشان کتاب کامل مبرّد را بگویم».^۱ از همین رهگذر بود که گاه کلاس را به دانشجویی می‌سپرد تا درباب موضوعی که پژوهیده بود و احاطه داشت، صحبت کند و خودش صندلی استادی را ترک می‌کرد و میان بقیه دانشجویان می‌نشست.

موضوع بسیاری از پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد و دکتری، از دانشگاه اصفهان و آزاد نجف‌آباد گرفته، تا سایر دانشگاه‌ها حتی تهران و مشهد و شیراز، به پیشنهاد او یا با رایزنی و مشورت با او شکل گرفت؛ با وجود این، در بسیاری از موارد، نه‌تنها توقعی از دانشجویان نداشت که او را در نقش راهنما یا مشاور رساله انتخاب کند، بلکه گاه به دلایلی هم استتکاف می‌کرد و البته در تمام مراحل تحقیق از هیچ‌گونه ارشاد و کمکی دریغ نمی‌کرد. پیشنهاد موضوع پایان‌نامه‌هایی همچون «احیاء، تصحیح و شرح مثنوی سروشنامه آصف قهفرخی»، «تصحیح صحیفه اولی از کتاب مخزن الانشاء واعظ کاشفی»، «تصحیح تحفة الملوک»، «تصحیح و تحشیه خردنامه و منتخب نجات‌نامه»، «مقدمه، تصحیح و تحشیه دیوان میرزا عبدالله عشق و میرزا داوود اصفهانی»، «تصحیح، ترجمه و تحشیه قواعد الفرس: قدیم‌ترین دستور زبان فارسی به زبان عربی»، «نقد شروح خلیل

۱. سید محمد رضا ابن‌الرسول، «در سوک جمشید»، فصلنامه دریاچه، ش ۴۶، ص ۱۸.

خطیب‌رهبر»، «بررسی دستوری حروف در گلستان سعدی»، «تصحیح و تحشیه الارشاد فی الانشاء از شمس منشی نخجوانی»، «نقد ترجمهٔ عربی تاریخ بیهقی»، «ویژگی‌های صرفی کتاب کشف‌الاسرار و عدّه‌الأبرار»، «مقدمه و تصحیح نسخهٔ جامع‌الحکایات یا چهل‌وشش حکایت»، «تصحیح و تحشیهٔ هدایت‌نامهٔ ملاّ ادهم خلخالی»، «مقایسهٔ شرح دکتر جلال‌الدین کزازی و دکتر محمد استعلامی بر قصاید خاقانی»، «تحلیل و نقد نکات دستوری لغت‌نامهٔ دهخدا»، «نقد مبحث حروف در دستور زبان فارسی و تطوّر اقسام آن در متون ادب فارسی (از آغاز تا پایان قرن هفتم)»، «تصحیح تاج‌المآثر»، «تصحیح رموز طاهرین (شرح منظوم مثنوی مولانا جلال‌الدین بلخی)»، «تصحیح بخش شرح مشکلات خاقانی از مجموعهٔ ختم‌الغرائب محمدبن خواجگی گیلانی رشتی»، «تصحیح هفت رسالهٔ منحصر به فرد از سفینهٔ تبریز» و ده‌ها رسالهٔ دیگر نشان‌دهندهٔ جایگاه او در تحقیقات ادبی دانشگاه است؛ به این اعتبار، می‌توان او را از سگّان‌داران تحقیقات دانشگاهی در مراکز آموزشی اصفهان دانست.

تسلّط او در نسخه‌شناسی و توجّه ویژه‌اش به تصحیح متون و احیای نسخه‌های خطی سبب شد تا دانشگاه اصفهان به یکی از قطب‌های تصحیح و متن‌شناسی بدل شود و نسلی از محققان و مصحّحان را در این زمینه پرورش دهد که هنوز هم آن شیوهٔ مرضیه و روش پسندیدهٔ ادامه دارد. با وجود این، در کار علمی با هیچ‌کس تعارف نداشت؛ گاه رسالهٔ دانشجو را در همان جلسهٔ دفاع به دلیل ضعف مفرط رد می‌کرد و با شهادت پای آن می‌ایستاد. هیمنهٔ علمی و نکته‌دانی او به قدری بود که ورای دانشجویان، اهل قلم و محققان حرفه‌ای و اهل مُداقّه هم حریمش را پاس می‌داشتند. باری در جلسه‌ای دوستانه، شادروان استاد سیّد محمدعلی روضاتی از ایشان که به نثر و نگارش میرزا حسن جابری انصاری، صاحب تاریخ اصفهان معترض بودند، دوستانه و با لحنی که به الحاح می‌مانست، خواسته بود که از این موضوع درگذرد و چیزی ننویسد.

راهنمایی‌های او محدود به دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی نمی‌شد؛ بلکه دانشجویان دیگر رشته‌ها از جمله تاریخ و هنر و معماری نیز از او راه می‌جُستند. مراودهٔ امیراعلا

عدیلی، پژوهشگر معماری و مستندساز، با استاد هم با چند پرسش درباره باغ سعادت آباد آغاز شد. وقتی استاد متوجه فعالیت وی در حوزه نشر شد، از وی خواست نسخه لاتین چاپ سنگی اطلس شوالیه شاردن را که در کتابخانه دانشگاه اصفهان موجود است، بازنشر کند که این امر میسر شد. مستند «بوی فروردین» نیز حاصل همین مراوده و تبادل اطلاعات است.^۱

علاوه بر این، راهنمایی‌های او منشأ تألیف مقالات و کتاب‌های فراوانی در اصفهان شد؛ در زمره این کُتب است: گنج زری بود درین خاکدان: لاله‌آلفت؛ تصحیح نهج‌الادب: حکیم نجم‌الغنی خان رامپوری، به کوشش دکتر زهره مشاوری؛ تاریخ اجتماعی اصفهان در عصر ظل‌السلطان از دکتر عبدالمهدی رجایی؛ مقدمه تذکره مدایح المعتمدیه: میرزا محمدعلی مذهب بهار، به تصحیح دکتر حسین مسجدی؛ غرائب عوائد ملل، نوشته ژرژ برنارد دیننگ، ترجمه میرزا حبیب اصفهانی، به تصحیح مریم طایفه قشقایی و چندین کتاب چاپ مؤسسه میراث مکتوب که به توصیه، معرفی و تشویق و راهنمایی او منتشر شد؛ همچنین کتابی با عنوان خاطرات سید احمدعلی بشارت به اهتمام سید مسعود سید بنکدار و جمشید مظاهری بزودی به طبع خواهد رسید که در آن استاد مظاهری و دکتر بنکدار با مرحوم بشارت به گفتگو پرداخته‌اند.

یافته‌هایش را بی هیچ چشمداشتی در اختیار مخاطبش می‌نهاد و توقعی هم بابت ذکر نامش به عنوان منبع و مرجع نداشت. دکتر فرحناز وطنخواه، استادیار دانشگاه آزاد خمینی‌شهر، درباره واژه «عمدا» - از آن دست قیودی که استاد در متون به شواهدی از آن که می‌رسید، معانی گوناگونش را برمی‌رسید - پرسیده و اظهار علاقه‌مندی کرده بود که مقاله‌ای در این باب قلمی کند. استاد بدون اشاره به اینکه در مقاله «توضیح درباره برخی از لغات در دیوان ناصر خسرو» این واژه را اجمالاً بررسی کرده و بی آنکه بگوید خودش نیت

۱. رک. امیراعلا عدیلی، «بوی فروردین، یاد جمشید»، همان، ص ۱۸۶-۱۸۷.

نگارش مقاله‌ای در این باب دارد،^۱ تمامی یادداشت‌هایش را در اختیار دکتر وطنخواه می‌نهد؛ در واقع کار را بی‌دژه‌ای مزد و منت به خواننده‌اش واگذار می‌کند. با وجود این، همواره خود بر امانتداری تأکید می‌کرد؛ همچنان‌که افادات شفاهی او را در بسیاری از مقالات، گاه بی‌اشاره و گاه با ذکر مرجع گفتار می‌توان یافت. همین امر سبب شد که متأسفانه انتقال و دستبرد فکری و قلمی از او بسیار اتفاق افتد. به گفتهٔ آقای امیرحسین سیدهندی، زمانی شرح کلیله و دمنه فضل‌الله بن عثمان اسفزاری را تصحیح کرده بوده؛ چنان‌که می‌توان آن را در طرح‌های پژوهشی ایشان هم که در دههٔ پنجاه به تصویب دانشگاه رسیده است، یافت (رک. بخش اسناد)؛ اما متأسفانه در اوایل دههٔ شصت، به طرزی نامعلوم ناپدید شد. همچنین بارها به یکی از کتاب‌های فارسی عمومی اشاره می‌کرد که با مشارکت یکی از دوستان وقت تألیف کرده بود و با وجود اینکه مظاهری بیشترین سهم را در تألیف کتاب داشت، متأسفانه بعدها در کمال ناباوری با چاپ کتاب تنها به نام دوست! مواجه شد و نام جمشید مظاهری (سروشیار) هیچ‌گاه در شناسنامه و صفحهٔ عنوان کتاب نیامد؛ گویی هیچ سهمی از آن کتاب نداشته است. اتفاقاً کتاب ذکرشده، در میان ده‌ها فارسی عمومی انتشار یافته، از بهترین نمونه‌ها در نوع خود است و اگرچه نامی از مظاهری در شناسنامهٔ کتاب نیست، اما نشان مؤلف را می‌توان در وزانت کتاب و به‌گزینی‌های موجود در اثر یافت. البته نه در این مسأله و نه در دیگر موارد، هیچ‌گاه در پی احقاق حقوق و مطالبات شخصی خودش هم نمی‌رفت. در واقع گویی بی‌تعلق بود؛ نه به مال تعلق داشت و نه به نام.

«فضیلتش را همین [بس]، که هیچ‌گاه به فضل خود نظری نداشت».^۲

در زمینهٔ مرجع‌شناسی و کتاب‌شناسی سرآمد بود و بر منابع تحقیقی اشرافی تمام

۱. استاد مظاهری در همان مقاله نوشته است: «چون نویسنده قصد دارد براساس شواهد متنوع فراوانی که از استعمال این واژه (عمدا) فراهم آورده، مقاله‌ای بنویسد، در این مقام (بررسی معانی واژهٔ "عمدا") بیش تطویل نمی‌دهد» (رک. نامهٔ انجمن، ش ۱۴، تابستان ۱۳۸۳، ص ۲۳).

۲. مجید هادی‌زاده، «آن رجل مفضل»، فصلنامهٔ دریچه، ش ۴۶، زمستان ۱۳۹۶، ص ۲۵۸.

داشت. منابع مربوط به موضوعات متنوع در حوزه‌های مختلف را با جزئیات می‌شناخت و توصیف می‌کرد: «گاه پیش می‌آمد که دانشجو و پژوهشگری سراغ نسخه‌ای خطی یا کتابی را از زنده‌یاد استاد ایرج افشار و سایر کتاب‌شناسان و نسخه‌شناسان بزرگ می‌گرفت و آنها بی هیچ تکلف و با صمیمیتِ دوستانه می‌گفتند: «از جمشید پرسید»^۱.

جامع‌الاطراف بود؛ درباب هر موضوعی کتاب می‌خرید، می‌خواند و می‌دانست. باری برای دفع موریانه‌هایی که به جان کتابخانه‌اش افتاده بود، چندین جلد کتاب درباب موریانه خواند. عشق به کتاب کتابفروشی‌های شهر و بیش از همه کتابفروشی «فرهنگسرای اصفهان»، واقع در دروازه دولت (میدان امام حسین) را پاتوق او و دوستدارانش کرده بود؛ معمولاً هم بعد از غروب آفتاب به کتابفروشی می‌آمد. ابراهیم سپاهانی، مدیر کتابفروشی فرهنگسرای اصفهان، که به همین سبب آشنایی و دوستی سی‌وچند ساله‌ای با استاد داشت، بارها دیده بود که با حضور استاد، کم‌کم سر و کله شاگردان و مریدان هم پیدا می‌شود و پروانه‌وار دور استاد را می‌گیرند. «استاد هم که یکی از خصلت‌های شریفش داشتن گوش برای شنیدن بود و حضورش به معنای فراهم بودن شرایط و مهیا بودن وسایل برای یک گفت‌وگوی دلچسب، با صبر و حوصله حرف‌هایشان را می‌شنید و پاسخی متناسب با سؤالهایشان بیان می‌فرمود؛ پاسخی که گاه چندین ساعت به طول می‌انجامید و آنچه در این میان گم می‌شد، زمان بود»^۲.

میزبانش در دهه شصت، کتابفروشی «زنده‌رود» متعلق به احمد میرعلایی بود که کار خود را در خیابان سعادت‌آباد نزدیک چهارراه شیخ صدوق شروع کرده، بعدها به خیابان میر منتقل شده بود؛ گاهی هم به کتابفروشی‌های روبه‌روی هتل عباسی، کتابفروشی «صائب» متعلق به استاد منوچهر قدسی، کتابفروشی آقای مطیعی موسوم به «اندیشه»، واقع در امتداد مادی نیاصرم، که کتاب‌های کهن و نایاب هم می‌فروخت و کتابفروشی «وحدت» و

۱. فیروز مردانی، «در سوگ استاد»، همان، ص ۲۰۷.

۲. ابراهیم سپاهانی، «استاد بزرگوار ما»، همان، ص ۱۴۶.

«مشعل» واقع در چهارباغ سر می‌زد؛ در دههٔ هفتاد، جمعه‌بازار کتاب واقع در پارک هشت‌بهشت که پس از چندی به محوطه‌ای نزدیک به شهرداری اصفهان در دروازه دولت و آنگاه پارکینگ هشت بهشت و طالقانی منتقل شد نیز از همان میعادگاه‌های استاد بود. در واقع هیچ کتابفروشی و کتابخانه‌ای از چشم نافذ او پنهان نمی‌ماند. رد کتاب را در هرکجای شهر، حتی در میان کهنه‌فروشان کتاب یا دکه‌های کوچکی که از کتابفروشی تنها نامی و چند کتاب یدک می‌کشیدند، پی می‌گرفت. خط ثلث بی‌بدیل و نایاب سیداسدالله شفتی را گوشهٔ یکی از این کُریجه‌ها یافته بود؛ فروشندهٔ دندان‌گرد یک میلیون تومان گرفته بود تا اجازه بدهد که استاد زیراکس کتیبهٔ سید را بردارد! یا برانت‌نامهٔ سیدحسن کاشی را با توشیحاتِ علمای یک سده پیش در عتیقه‌فروشی کوچکی یافته بود. نسخهٔ منحصر به فرد سفینهٔ صائب را هم یافته و رایگان به مجموعهٔ دانشگاه اصفهان بخشیده بود؛ این نسخه بعدها با مقدمه‌ای مغلوط و شتاب‌زده و کیفیتی نازل چاپ شد و حق استاد هم ادا نشد. نزدش همه چیز کتاب موضوعیت داشت؛ در واقع به معنای آتم «کتاب‌باز» بود. همین امر سبب شده بود که به مطالعه و جمع‌آوری کتاب در هر حوزه‌ای پردازد و با وجود اینکه حَضَرَ را بر سفر ترجیح می‌داد، برای تهیهٔ جدیدترین کتاب‌ها غیر از حضور چند بار در هفته در کتابفروشی‌ها، بارها به قم و نمایشگاه کتاب تهران سفر کرده بود. دکتر مهرداد چترایی که در سفر به قم برای خرید کتاب او را همراهی کرده بود، این سفرها را به واسطهٔ اشراف او نسبت به منابع چاپ لبنان، مصر، سوریه و دیگر کشورها دوره‌ای مرجع‌شناسی تلقی می‌کند.^۱ کتاب‌ها را بکمال می‌خواند و گاه بر آنها با خط پخته و چالاکِ تحریری حواشی قلمی درخوری می‌نوشت. این حواشی هم دور از اظهارِ لِحیه‌های زائد، همراه با ژرف‌اندیشی و مُداقّهٔ بسیار بود.

هم‌اکنون کتابخانه‌ای بالغ بر بیست‌وپنج هزار جلد از او به یادگار است؛ «کتابخانه‌ای که بویژه از حیث کیفیت و به‌گزینی، بی‌گفت‌وگویی، از آرج‌آورترین و معتبرترین کتابخانه‌های

۱. رک. مهرداد چترایی، «بازگو رمزی»، همان، ص ۸۴.

خصوصی کشور ماست و "مَسْنَدَنشینان مُلکِ جَم" باید لیاقت خود را در حفظ و نگاهداری آن نشان دهند... گمان می‌کنم این کتابخانه، ثانی کتابخانه مینوی تواند بود.^۱

آن‌چنان‌که گفته آمد، بر موضوعات مختلف ادبی و فرهنگی احاطه و با تاریخ ایران و خاورمیانه آشنایی داشت، جریان‌های فکری روزگار نورا می‌شناخت و مطالعاتش محدود به ادب قدیم نمی‌شد؛ از ادب معاصر ایران و جهان، از جمله رمان و داستان آگاهی داشت و بسیار خواننده بود. دکتر احمدی دارانی نقل می‌کند:

«بعد از ظهری تا حدود ساعت ۲ نیمه‌شب، در کتابسرای جاویدان متعلق به آقای ایمان کیانی، همراه با ایشان در زمینه‌های مختلف صحبت می‌کردیم. استاد قصد خرید چاپ جدید جنگک و صلح تولستوی را به ترجمه سروش حبیبی داشت و من با تعجب پرسیدم مگر شما داستان هم می‌خوانید؟ ایشان جواب داد: بله. جنگک و صلح را قبلاً خوانده‌ام؛ اما این از روسی ترجمه شده و جدید است. من بعضی وقت‌ها بخش‌هایی از رمان‌ها را با اصل انگلیسی آنها مقابله می‌کنم.»

همچنان‌که در خواندن رمان و داستان هم به دانشجوی آشنا به زبان‌های خارجی توصیه می‌کرد که هم‌زمان متن اصلی داستان را بخواند و با ترجمه مقابله کند. شاید به‌واسطه همین وسعت مطالعه، آراء و داوری‌هایش سنجیده و آزادمنشانه بود؛ همان‌طور که با دانشی روزآمد، بر علوم جدید و قدیم ادبیات احاطه داشت، از هنر و موسیقی نیز مطلع بود. میترا بدری‌زاده، از آن دست شاگردان استاد که همچون بسیاری دیگر، هیچ‌گاه از محضرش فارغ‌التحصیل نشد، می‌گوید: «از میان نقاشان اروپایی به آثار رنوار و ون‌گوگ علاقه داشت و کتاب‌های نقاشی معتبر، نظیر مجموعه‌های فایدون را می‌خرید و دنبال می‌کرد.»

شناخت دقیقش از ردیف و موسیقی دستگاهی هم گاه متخصصان این هنر را شگفت‌زده می‌کرد. او به گوشه‌هایی از موسیقی ایرانی دست یافته بود که تنها خاص اصفهان بوده، در ردیف موسیقی امروزی نیست.^۲ محضر بسیاری از استادان بنام موسیقی اصفهان را از جمله

۱. جويا جهانبخش، «تیمار بی‌شمار و یاد سروشیار (۱)»، همان، ص ۷۷.

۲. رک. غلامرضا مَهِمین (تهیه‌کننده و کارگردان)، «گوشه‌های اصفهان» (فیلم مستند)، ۱۳۹۶، ۵۱ دقیقه.

شادروانان حسین یآوری، حسن کسایی و جلال تاج اصفهانی درک کرده بود. در روزگار دانشجویی به قصد دیدار مرحوم استاد مرتضی خان نی داوود، موسیقی دان و نوازندهٔ تار، به فروشگاه لوازم خانگی او در خیابان منوچهری تهران رفته بود. با استادان عباس کاظمی و عباس غازی، نی نواز، ردیف دان و تکبیت سرا که او را از اولیا می دانست و در روزگار جوانی از طریق علی مظاهری با وی آشنا شده بود، الفتی دیرین یافت و بسیار مراودت داشت. عباس کاظمی، از شاگردان میرزا علی قاری،^۱ مظلوم و مهجور در خانه‌ای شصت متری در محلهٔ هفتون اصفهان سال‌های کهولت را با رنج ناشی از سکتۀ مغزی فلج کننده در گمنامی سپری می کرد و یگانه کسی که دوستی او را به عیادت‌های مکرر تازه و یادآوری می کرد، جمشید مظاهری بود.^۲ منبع و مرجع اهل فرهنگ و هنر اصفهان بود؛ دربارهٔ دوستی اش با مرحوم زاون قوکاسیان، کارگردان و صاحب نظر سینما، گفته است:

«جایی می رفتیم و من ذهنم خالی از هر چیزی. ناگهان [زاون] یک بقیچه سؤال درمی آورد و می گفت این را بخوان. می گفتم اینجا مجلس عشرت است یا محفل عُسرت؟ می گفت: چیزی نیست؛ چهار تا کلمه است. بخوان بین این جمله‌هایی که نوشته‌ام درست است؟ البته نه اینکه بگویم همیشه هر مطلبی که نوشته زیر نظر من بوده، خیر... یک بار هم با زاون به مرق کاشان مسافرت کردم. می خواست در زمان گلابگیری فیلم و عکس تهیه کند. خلاصه به کاشان و مرق و ایبانه رفتیم و از من خواست دربارهٔ شعرهایی نظر بدهم که برای آن برنامه قرار بود استفاده کند».^۳

متن نوشتهٔ سنگ مزار بعضی استادان هنرمند، همچون حسن کسایی، حسین مهبیاری و سید احمد علی بشارت به قلم و انتخاب اوست؛ همچنین گزینش اشعار مزار و متن دیوارهٔ مقبرهٔ

۱. این میرزا علی قاری هم از شاگردان سید رحیم اصفهانی (استاد تاج اصفهانی و حسین طاهرزاده و اسماعیل ادیب خوانساری) بود.

۲. سروش دادیار، «دیدار در متن یک نوار»، فصلنامهٔ دریچه، ش ۴۶، زمستان ۱۳۹۶، ص ۱۱۱.

۳. مریم طایفهٔ قشقایی، «نگاهی به اصفهان آن روزها: گفتگو با دکتر جمشید مظاهری»، فصلنامهٔ دریچه، ش ۳۵، زمستان ۱۳۹۳، ص ۲۷.

کمال اسماعیل به پیشنهاد ایشان بوده است. خط‌شناس بود و اشیاء عتیقه را نیز بخوبی می‌شناخت؛ اما با وجود احاطه‌اش بر وجوه مختلف فرهنگ و هنر، همواره بر تخصص‌گرایی تأکید می‌کرد.

هیچ‌گاه علاقه‌ای به سخنرانی نداشت و در بند شرکت در کنگره و همایش نبود. البته در سال‌های نخستین حضورش در دانشگاه اصفهان سخنرانی‌هایی کرده است؛ از جمله در دوم شهریورماه ۱۳۵۵، گفتاری تحت عنوان «ملاحظات در باب نکته‌ای از تاریخ گردیزی» در دانشگاه اصفهان ارائه داده است (رک. بخش اسناد). همچنین در ۱۳۶۱/۱۲/۱۱ در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان در باب حمزه اصفهانی سخنرانی کرد؛^۱ اما بیشتر اوقات، از سخنرانی در همایش و مجامع عمومی استنکاف می‌کرد.

انتشار‌گزیده رباعیات کمال اسماعیل با پیشنهاد ایشان به مرکز فرهنگی - تقریحی شهرداری و با هدف دستیاری به شادروان نصرالله معین، ملقب به «مُعین الکُتَاب»، یکی از بهترین استادان نستعلیق، صورت گرفت؛ به این طریق که استاد مظاهری ابیاتی را از رباعیات کمال اسماعیل گزینش کرده، مقدمه‌ای بر کتاب نوشته، برای تذهیب به استاد مجید صادق‌زاده سپرد و در نهایت کتاب آراسته به خط مرحوم استاد مُعین الکُتَاب شد؛ لیکن وقتی در سال ۱۳۸۹ جلسه رونمایی از کتاب در کتابخانه مرکزی اصفهان ترتیب داده شد، با همان طنز همیشگی که «مگر قرار است خودم را رونمایی کنم!» از حضور در جلسه و سخنرانی در باب کتابی که به اهتمام خودش بود، سر باز زد. یک بار هم در اوایل دهه هشتاد، مسئولان آموزش و پرورش در کتابخانه فرهنگیان مدرسه حاتم‌بیگ، واقع در چهارراه نقاشی که آن زمان مرکز تحقیقات معلّمان هم بود، جلسه‌ای مختص ایشان ترتیب دادند. اگرچه کتابخانه آن روزها از این دست جلسات زیاد ترتیب می‌داد، این بار استقبال از این جلسه بسیار بیشتر می‌نمود؛ آن‌چنان‌که با تکمیل ظرفیت سالن، در راهروها هم

۱. عنوان سخنرانی: حمزه اصفهانی، موزخ، ادیب، لغوی (رک. نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

مستمعان ایستاده بودند؛ اما درنهایت، استاد با وجود ابرام بسیارِ برگزارکنندگان، در جلسه حاضر نشد. همچنین در همایش «نکوداشت روز اصفهان» در آذرماه ۱۳۹۳، زمانی که متوجه شد به اتفاق آراء برگزیدهٔ سرآمدان اصفهان معرفی شده است، از حضور در همایش خودداری کرد.^۱

از معدود مواردی که در بین سخنرانان حاضر شد، جلسهٔ رونمایی از دو کتاب دستورالکاتب فی تعیین المراتب و دیوان هاتف اصفهانی در دانشگاه اصفهان به سال ۱۳۹۶ بود. در همان مجلس، مناظره‌گونه‌ای میان استاد و دکتر محمود عابدی دربارهٔ اهمیّت و ارزش شعر عهد صفوی روی داد که «اطلاعات ارزندهٔ استاد و نقدی حضوری که به سخنان جناب استاد عابدی فرمودند، نشان از اعتماد به نفس و قاطعیّت علمی استاد داشت که با کسی در مباحث علمی تعارف ندارند و حرف خود را مستند به مدارک تاریخی و مراجع ادبی بیان می‌فرمودند».^۲

آخرین باری هم که مشتاقان و مستمعانش را شگفت‌زده کرد، آبان ۱۳۹۶ در مرکز آفرینش‌های قلمستان، واقع در باغ غدیر بود که به همراه دکتر محمدرضا ضیاء، درباب کمال اسماعیل و منابع تاریخ اصفهان سخن راند.

اهل ریاکاری و مجامله نبود و پرهیمنه هم می‌نمود؛ او نظر خود را در نقد نابسامانی‌های عرصهٔ فرهنگ با صراحت و روشنی بیان می‌کرد؛ در اعتراض به تخریب تکاپای تخت فولاد و نابودی قبور مشاهیر مدفون در آن، در مطاوی نامه‌ای بر مترصدان تخریب تخت فولاد چنین می‌تازد:

«چندی است جمعی فرصت طلب بی‌فرهنگ از سر طمع‌ورزی در بازار آشفته، از شش جهت ارض اقدس، چنگیزوار و تیموروش یورش برده و شبی نیست و روزی که

۱. حشمت‌الله انتخابی، «نادره مردی بی‌همتا و یگانه‌ای یکتا»، فصلنامهٔ دریچه، ش ۴۶، زمستان ۱۳۹۶، ص ۴۰.

۲. اکبر ایرانی، «مظهر بسیاردانان»، همان، ص ۴۱.

بخشی از این تربت مقدّس را به خبائث طینت، عرصهٔ تاخت و تاز تراکتور و بولدوزر و لودر نمایند و خاک پاک قومی را که همه آبروی ملک و ملت ما در گرو نام والامقام آنان است، به باد جهالت و آز ندهند و آتش جانسوز بر دل داغدیدهٔ دوستداران فرهنگ و هنر ملی نهند».

آنگاه اشاره می‌کند که برای حفظ تخت فولاد، گورستان بسیار قدیمی اصفهان، چه خون دل‌ها خورده است:

«مخلص راقم و مانندگان او که شاید بیشتر به دیوانگان مانیم، به هر کس و هر جا متوسّل و متشبّث شدیم که الغریق یتشبّث... و استمداد نمودیم که البته نه گوشی بدهکار یافتیم و نه چشمی طلبکار...».

و در نهایت پس از دو دهه، تلاش‌های او و یارانش به بار نشست و پیشنهادهایش در آن نامه، محقق گشت:

«بر اولیای امور است که پیش از آنکه این عمل شوم نکبت‌بار به سرانجام نامیوم خجالت‌آور خود برسد، هیأتی از کارشناسان و متخصصان خیره در زمینه‌های مختلف را مأمور نماید تا از این گورستان نقشه و فیلم و اسلاید و از بعضی بناها، احیاناً ماکت و... تهیه نمایند و تنی چند از فضلاء محقق، تاریخ‌جامعی از زندگی رجال مهم مدفون در این مقبره را با تعیین مزار هریک فراهم آورند و تکایای مهم این ناحیه - متأسفانه امروزه در اثر بی‌توجهی، بعضاً محلّ اعمال منافی عفت و استعمال و پخش مواد مخدّر است - و مقابر معتبر بیرون از تکیه‌ها را محصور و محفوظ بدارند و عجالتاً از اجرای طرح‌هایی چون تأسیس میدان میوه‌فروشی و مانند آن چشم‌پوشند»^۱.

رضا مَهمین، مستندساز و کارگردان نیز در مستندی با نام «چهل چشمه» در سال‌های ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۴ کوشید ارزش‌های این مجموعه را نشان دهد و در آن از جمعی صاحب‌نظران و هنرمندان اصفهان، همچون استادان منوچهر قدسی، حسن کسائی، غلامحسین عمرانی، حاج آقا حسن امامی و ساسان سپنتا بهره‌جست. جمشید مظاهری نیز در سکانسی، درباب بابا رکن‌الدین مسعود بیضاوی سخن گفت؛ اما یکی از همان متعصّبان و کژاندیشانی

که بارها به آزار او پرداخته بود، آن‌چنان در پوستین استاد افتاد که همهٔ این سکانس را حذف کردند. این مجموعهٔ چندقسمتی بارها از شبکه‌های مختلف سیما در داخل و خارج پخش شده؛ اما از صحبت‌های مظاهری محروم است.

همچنین هنگامی که مطلع شد عوامل شهرداری اصفهان کمر به انهدام مزار بابافولاد (سند اصلی تخت فولاد) بسته‌اند، به نجات این اثر ایستاد. او در حواشی تاریخ اصفهان چنین نوشته است:

«در این ایام نویسندهٔ این سطور که به تحقیق در شناخت مقابر بزرگان در تخت فولاد می‌پرداخت، اتفاقاً نخستین کس بود که بدین تهاکری بازخورد و آن را با بعض دوستان و آشنایان فریختهٔ خویش در میان نهاد و سلسله‌جنبان سعی و همت آنان در نجات این اثر ارجمند تاریخی از فنای مسلم گردید. شاید در این کار بهرهٔ بیشتر از آن دوشیزه ساغر حمیدی، دانشجوی رشتهٔ مرمت دانشکدهٔ پردیس باشد که پیگیر جریان شکایت از سازمان، تلفن او بود؛ نیز همو بود که سنگ شکستهٔ این گور را به‌عنوان کار پایانی دورهٔ لیسانس خویش به هنرمندی تمام مرمت کرد و در جای خویش استوار نمود و گزارشی بلند از کار خود نگاشت و به کتابخانهٔ دانشکدهٔ پردیس سپرد؛ جزاها الله خیر!»^۱

ساغر حمیدی دانشجوی استاد مظاهری در درس فارسی عمومی دانشکدهٔ هنر پردیس بود که دربارهٔ موضوع رساله و علاقه‌مندی‌اش به سنگ‌های قبور با استاد صحبت کرده بود و استاد مرمت سنگ را به او پیشنهاد داده بودند؛ لوح مزار بابافولاد حلوابی که کهن‌ترین سنگ قبر تخت فولاد محسوب می‌شد، در جریان خاک‌برداری برای ساخت ادارهٔ مخابرات در تلی از خاک مدفون، و با ضربهٔ بی‌رحمانهٔ بیل مکانیکی به‌دو نیم شده بود. خانم حمیدی به همراهی سازمان میراث فرهنگی و دکتر جبل عاملی، سنگ مدفون را به در می‌کشند و کار مرمت را توسط یکی از استادکارهای سنگ به انجام می‌رسانند^۲ و بدین ترتیب یکی از

۱. جمشید مظاهری (تصحیح و تعلیق)، تاریخ اصفهان، تألیف محمدحسن جابری انصاری، اصفهان:

مشعل، ۱۳۷۸، ص ۲۱۱-۲۱۲.

۲. ساغر حمیدی، گفتگوی تلفنی (۱۳۹۹/۱۱/۱).

قدیم‌ترین سنگ‌های تخت فولاد از خطر نابودی حتمی نجات می‌یابد و هم‌اکنون یگانه سنگی است که بر مزار این پیر در حیاط مخابرات تخت فولاد باقی است.

استاد مظاهری بر آن بود که اصفهان شهری عادی نیست؛ بلکه مهم‌ترین شهر جهان اسلام پس از بغداد (مدینه‌الاسلام) بوده است. گورستان‌های گوناگون اصفهان قدیم و گورهای خمره‌ای کشف‌شده نمودار قدمت و اصالت این شهر است. شاید یکی از خوشبختی‌های شهر طلیعه وجود این مرد و اقرانش، درست در میانه روزگاری است که با ورود مُدرنیت و شهرسازی نوین، اصفهان دستخوش تغییرات و دگرگونی‌های فراوان شد و «بسیاری از محلات کهنه شهر از آغاز سلطنت پهلوی با ایجاد خیابان‌ها و کوچه‌های نو و تخریب بناهای عتیق کم‌کم اصالت خویش را از دست نهاد»؛^۱ چنان‌که امروز دیگر حتی بسیاری از ساکنان محلات نام اصیل محله خود را نمی‌دانند؛ حال آنکه او در حواشی تاریخ اصفهان به نام و نشان و تاریخچه دقیق این محلات اشاره کرده است؛ همچون محله کران^۲ و یا شناسایی محل کوتراز در سفرنامه ناصر خسرو و تطبیق آن با محله طراز و کوچه ترازو در حوالی خواجو.^۳

استاد مظاهری رنج می‌کشید؛ اما نمی‌رنجانید. در طول سال‌های تدریس انواع انگ و تهمت را بر او آوار کردند، در خفا و جلا آزارش دادند و به بهانه‌های واهی او را از برخی حقوق، حتی تدریس بعضی دروس محروم کردند؛ با وجود این، هیچ‌گاه شکایتی نمی‌کرد. این آزارها در دهه شصت به اوج خود رسیده بود و سوختن کتابخانه دانشکده ادبیات در سال ۱۳۶۶، داغی سنگین‌تر از آن جفاها بر دلش نشانده. او که مشاور همیشگی خرید کتاب برای این کتابخانه بود، روزها کنار تلّ خاکستر آن می‌ایستاد و برای دانشجویانش از منابع سوخته آن می‌گفت: «آقا از سواطع‌الالهام فیض دکنی یک نسخه چاپ سنگی وجود داشت که اینجا بود. همه آثار چخوف به انگلیسی اینجا بود».

۱. جمشید مظاهری (تصحیح و تعلیق)، تاریخ اصفهان، ص ۳۸۸.

۲. همانجا.

۳. همان، ص ۶۰.